

به نام خدا

نام رمان: دختران اتیش پاره

نویسنده: ندا صمدی، مبینا وطن دوست

خلاصه:

درباره چهار تا دختر هست که برای دانشگاه از مراغه به شیراز میان و اونجا اتفاقاتی میوفته

شخصیت پسر: ارشام، ارسام، طوفان، امیر حسین

شخصیت دختر: ندا، مبینا، ایلا، لیلا

پایان خوش

#ندا

خمیازه ای کشیدم و چشم هام رو باز کردم. با دیدن ساعت که ۹ رو نشون میداد، کلافه از جام بلند شدم و به اون سه تا نره خر، نگاه کردم.

چقدر شلخته هستند. ولی از حق نگذیریم خواهر هام هستند.

درسته خیلی خل و چل و شیطونیم ولی دیگه دیگه.

از جام بلند شدم و به طرف کمد رفتم و یه دست لباس برداشتم.

ایلا رو زمین خوابیده بود و تابش بالا رفته بود و موهاش هم دورش ریخته بود. مبینا که نم بدتره رو تخت بود با چه وضعی با شلوارک و نیم تنه با موهای وز وزی. لیلا هم که رو کاناپه مثل ادم خوابیده بود.

با دیدن اون دو تا خندم گرفت، اینا ادم نمیشن.

به طرف حموم رفتم و واردش شدم. اولالا عجب جایی هست جوووون وان رو ببین.

عوضش چقدرم پول میگیرن.

.....

#مبینا

با صدای بلند اهنگ خوردن ندا از خواب بلند شدم. جیغ بلندی کشیدم و گفتم:

-خفه شوووووو.

بیشتر از قبل، با صدای بلند تر شروع کرد به خوندن.

-من به پرندممممممم، ارزو دارم.

از حرص موهام رو کشیدم و به اون دو تا که انگار از جنگل فرار کرده بودند نگاه کردم. گیج میزدن و به حالت نشسته بین خواب و بیداری.

با حرص از جام بلند شدم و به طرف حموم رفتی و ضربه محکمی بهش زدم و با لحن خشنی گفتم:

-که پرنده ای، تو که میای بیرون، بیا جرت میدم.

خنده اش بلند شد که داد میزد.

-فقط بواش جرم بده.

خندیدم و به طرف دسشویی رفتم و دست و صورتم رو شستم. موهای بلند قهوه ایم رو شونه کردم و با کش بستم. بیرون اومدم و به طرف ایلار و لیلا که همدیگرو بغل کرده بودند رفتم و به هر دوشون لگد جانانه ای زدم که پریدن.

-پاشین گمشین ببینم، عنتر ها واسه من رمانتیک بازی در میان. پاشید گولاخ ها به کلاس دیر میرسیم.

لیلا گیج پا شد و عوض رفتن به دسشویی به طرف کمد رفت و دانگ.

یعنی جررررر خوردم فقط

نشسته بود و زمین وزمان رو نفرین میکرد و سرش رو میمالوند با صدای بلندی خندیدم که گفتم:

-حناق، عوضی اینجوری از خواب طرف رو بیدار میکنن.

چپ چپ نگاهش کردم که چشم غره ای بهم رفت و رفت دسشویی.

والا رفیق نیستن که خرن.

با دیدن ایلار که باز کپیده بود حرصی اب پارچ رو ریختم روش که مثل موش اب کشیده پرید.

با حالت با مزه ای بالا سرش بودم و میخندیدم بهش که یهو رم کرد و افتاد دنبالم.

من بدو ایلار بدو.

با صدای داد ندا ایستادم.

-برین گم شین حاضر بشین، واسه من دو میدانی گذاشتند.

دست به کمر به طرفش رفتم و تو به حرکت موهای بلند مشکی خیشش رو دور دستم پیچیدم.

-اییییی. ای وحشی عنتر ولم کن.

-کثافت میمون، چرا بیدارم کردی کپه مرگم رو گذاشته بودم.

-الاق مگه ما ۹:۳۰ کلاس نداریم!؟

پوکر فیس نگاهش کردم که با عصبانیت و خنده گفت:

-خب و درد خب و مرض خب.....

دستم رو گذاشتم رو دهنش.

-باشه باشه سگ نشو.

زودی ولش کردم و دویدم اون طرف. انگشت اشارش رو گرفت سمتم.

-برو خداتو شکر کن که حوصله ندارن بیرخت.

زبونم رو براش در اوردم و مثل یه خانوم متشخص....

به طرف کمد حرکت کردم و چمدونم رو کشیدم بیرون و یه شلوار لی تنگ با مانتو کوتاه تا رون پا هر دو مشکی با مقنعه برداشتم و تنم کردم. موهای خوشگلم رو..... اعتماد به سقف تو لوز المعده دخترآ...

و کمی دادم بیرون.... اهل ارایش نبودم و فقط یه برق لب زدم.

به صورت نگاه کردم... ابرو های دخترونه ای که کمی برداشتم به صورت دخترونه چشم های درشت با مژه های فر و پرپشت، پوستی گندمی و سفید و بینی متناسب و لبای گوشتی .

خوب بودم و از قیافم راضی بودم قدم ۱۶۵ بود و از بقیه ریز تر بودم و اندامم خیلی کوچولو بود به طوری که کسی من و میدید فکر میکرد ۱۷ساله.

اسم مبینا وطنی، دختر آخری و ته تغاری بابا و مامانم هستم. سه تا ابجی بزرگ تر از خودم دارم. اولین ابجیم دو تا بچه داره محنا و مهیار. دومین ابجیم دو تا پسر داره که خاله قربونشون، ایهان و پرهام. و آخرین ابجیم که خیلی باهوش صمیمی هستم مهسا که الان خارج کشور با همسرش زندگی میکنه و فعلا باردار هست.

شوهرش، از خون خر پولاست هست ها، خر پول ها، خدایا چرا ما شانس نداریم اچه؟!!

بیخیال شدم و کولم رو انداختم رو شونم.

امروز اولین روز دانشگاهمون بود و کلی هیجان داشتیم. کفش های اسپرت سفیدم رو پام کردم و منتظر اون تمساح ها موندم.

##ندا

یه شلوار مشکی ساده با مانتو ابی نفتی جذب و رسمی با مقنعه تنم کردم و بخشی از موهام رو دادم بیرون، به ریمیل و رژ کالباسی زدم و عطر رو خودم خالی کردم.

نگاهی به مبینا کردم که منتظر بود، همیشه از یه عطر استفاده میکرد و تموم کرده بود به طرفش رفتم و یکم بهش زدم.

-اه اه گند زدی، ولم کن.

-خیلی خری ها، اینو داداشم از خارج برام سفارش داده.

ایشی کرد و روش رو برگردوند. شونه ای بالا انداختم و دوباره جلو اینه و ایسادم.

ندا فرزانی بودم ۱۹ساله، با ابرو های هشتی که دخترونه بود، با چشم های درشت و چشم های مشکی و مژه های پر پشت، دماغ کوچولو و فندقی، لبای کوچولو کمی قله ای، چقدرم جذابم. اندامم رو فرم بود نه لاغر و نه چاق. قدم ۱۶۸ بود .

بچه دوم هستم، برادرم مهدی و کیل هست و با دوست دوره دبیرستانم ازدواج کرده کاملیا، به دختر کوچولو دو ساله داره که عشق مه و اسمش سلن هست. یه ابجی کوچولو تر از خودم دارم سانیا که هشتم میخونه و خیلی هم خوشگله مثل خودم.

آخرین نگاه رو انداختم و با پوشیدن کتونی های مشکیم منتظر و ایسادم.

##یلار

عصبی در حال شونه کردن موهام بودم. رفیق که نیست بلای جون منه.

ایشش. از حموم اومدم بیرون و موهای مشکی پر پشت بلندم رو محکم بستم. به کرم پودر با ریمیل و رژ قهوه ای کمرنگ زدم و ادکلنم رو خالی کردم. یه شلوار لی ابی با مانتو ست ابی لی تازانو با مقنعه مشکی تنم بود.

ایلار مهدوی هستم ۱۹ ساله با چشم های قهوه ای پر رنگ و مژه هار بلند و پر پشت، دماغ متناسب و لبای قله ای، با پوست برنز. اندام رو فرمی داشتم و قدمم ۱۶۶ بود. دختر وسط خونواده بودم یه ابجی بزرگ داشتم که وکیل هست و الان ازدواج کرده و ابجی کوچیکم کع درس میخونه.

##ایلا

نگاهی تو اینه، به چشم های عسلیم کردم. دختری با چشم های عسلی موهای بلند قهوه ای و بور (یه جور ترکیبی) پوستی سفید و بینی متوسط و لبای گوشتی قرمز، در کل هر چهار نفر نه خوشگل بودیم و نه زشت، متوسط رو به بالا.

لیلا دهقانی هستم، تک دختر ۱۹ ساله دو داداش کوچیکتر از خودم دارم کع درس میخونند. یه تیپ کرمی و مشکی زدم و با برداشتن کولم و زدن ادکلن با دخترا از هتل خارج شدیم.

##مینا

بلاخره افتخار دادند و اومدن. بهشون گفتم کنار خیابون باشند تا برم ماشینم رو از پارکینگ در بیارم.

به طرف ماشینم رفتم و بوسی رو هوا براش فرستادم. اخ

ماشین خوشگلم، یه ۲۰۶ سفید خوشگل مامانی داشتم که تازه خریده بودم، البته بابام برای دانشگاهم خرید.

سوار شدم و رفتم بیرون. جلوشون ترمز کردم که ندا اومد نشست جلو و اون دو تا عقب.

دست ندا که رفت سمت ضبط زدم رو دستش

ندا-بیشعور چرا میزنه؟!؟

چپ چپ نگاهش کردم و گفتم:

-اول برس بعد ماشین خوشگلم رو انگولک کن.

ایشی کرد و بدون توجه فلش خودش رو زد و اهنگ ساسی، رو گذاشت. بعدش شروع کرد به بشکن زدن و با سرش رقصیدن.

خنده ای کردم، دختره روانی.

هو اسم به ندا بود که یه لحظه بوووووومممممم.... اخ سرم....

سرم با شدت به شیشه خورده بود و گز گز میکرد. با گیجی و درد سرم رو بالا اوردم که نگاهم به قیافه رنگ پریده دخترا افتاد. ندا که چسبیده بود به صندلی.

الان چی شد؟! به روبه روم نگاه کردم که دیدم با یه شاسی بلند تصادف کرده بودیم.

کارد میزدی خونم در نمیومد. با حرص و ضعف پیاده شدم و به طرف ماشین غول پیکر رفتم و همونجوری فش میدادم.

-مرتیکه بیشعور سادیسمی، کی به شما اخه گواهینامه داده؟! زدی ماشینم رو ترکوندی.

در باز شد و یه نفر پیاده شد. کفش های اسپرت سفید تمیز، شلوار تنگ مشکی، بلوز مشکی تنگ. با دیدن هیکلش اب دهنم رو قورت دادم، یا ابلفض من کنار این جونم. عضله هاش به کل معلوم بودند. سرم رو بالا بردم و با برداشتن عینکش، کم مونده بود غش کنم. یه پسر خوشگل مامانی،،،، عزیزم ممامم.

لبای قلوه ای بینی قلمی و فک عالی و چشم های درشت تیله ای عسلی با ابرو های درهم.

به خودم اومدم و منم اخم کردم که با پوز خند گفتم:

پسره-تموم شدم!

چشم غره ای بهش رفتم و با لحن طلبکار گفتم:

-اقای به ظاهر محترم، این چه طرز رانندگی هست، آگه بلد نیستید پشت رول نشینید و با جون جوون مردم بازی نکنید.

پوزخندی زد و گفتم:

-برو اونور هوا بیاد جوجه.

انگشت اشارم رو گرفتم سمتش:

-ببین منو میکشمت ها، ببین زدی ماشینم رو داغون کردی.

ندا پیاده شد و اومد و ایساده کنارم.

-چییه؟ صدات رو انداختی سرت؟ گدا گشنه بدبخت بیا برو.... اینم پول گورتو گم کن.

چند تا تروال صد تومنی از، جیب شلوارش در آورد و داد دستم.
گیج و میهوت موندم.

این بع من گفت گدا گشنه؟!!

در یک لحظه خشم سر تا سر بدنم رو گرفت

پول ها رو پرت کردم سمتش و یه سیلی بهش زدم.

از خشم میلرزیدم و کاملا طبیعی بود واسم. انگشت اشارم رو بردم بالا.

-ببین منو بچه سوسول، همینجا دونه دونه موهات رو میکنم ها، گدا عمته عوضی، تف به مرد هایی مثل تو که اسم مرد روشن هست در واقع نر هستید.

بعد دست ندا رو کشیدم و به پسره که میهوت، دستش رو گوش به ماشین زل زده بود.

سوار شدم، خداروشکر زیاد صدمه ندید ماشینم. ندا هم سوار شد، دخترا خواستن چیزی بیرون که ندا مثلا اروم، بهشون گفت:

-چیزی نپرسید الان سگ شده پاچه میگیره.

چپ چپ نگاهش کردم که لبخند ژکوندی زد و برگشت سمت پنجره و محو بیرون شد. کصافتی زیر لب گفتم و روندم سمت دانشگاه.

کلاس اولی رو که از دست دادیم.

یه دور رفتیم با ماشین گشتیم، نیم ساعت به کلاس دوم، به دانشگاه رفتیم.

دخترا رو پیاده کردم و گفتم که برن به سلف، به هزار زحمت یه جا پارک پیدا کردم و نازنینم رو پارک کردم.

اعصابم خراب بود و منتظر یه چی بودم که خالی کنم خودم رو.

پوفی کشیدم و وارد سلف شدم.

از دور متوجه دخترا شدم و به طرفشون رفتم و صندلی رو کشیدم بیرون و نشستم.

ندا-اخ اگه بدونی انقدر خوابم میاد، از مدرسه تموم شدیم افتادیم تو چنگ دانشگاه.

ایلار-اره والا، دخترا یادتونه دوران راهنمایی همه رو دیوونه کرده بودیم.

با یاد اوری اون روزا لبخندی رو لبم نشست.

-اخ انصافه،اولین روز و سه کلاس.

بعدش حالت گریه کردن در اوردم که ندا یه پس گردنی بهم زد که رفتم جلو.
برگشتم و چپ چپ نگاهش کردم و گفتم:

-صد بار گفتم،دستت هرز نره.

خونسرد تکیه به صندلیش داد و گفت:

ندا-حرص نخور دلبندم،شیرت خشک میشه.

خنده ای کردم و روم رو کردم اون طرف.

#ندا

سر کلاس بودیم و ۱۰ دقیقه گذشته بود از تایم کلاس. مشغول نوت برداری بودم.ته کلاس نشسته بودیم و یه ردیف جلومون حالی بود.

همیشه عادت داشتیم ردیف عقب بشینیم.

این استادم،روز اولی چقدر فک میزنه خدایی.

تو این موقع در زده شد.

سرم رو بالا نیوردم که صدایی دلنشین گفت:

-اجازه استاد؟!!

استاد-دیر کردید اقایون، ۱۰ دقیقه تاخیر،تکرار نشه بفرمایید بشینید.

سرم رو بالا اوردنو هنگ کردنم یکی شد.

این...اه گندش بززن حتما باید همکلاسی میشدیم.

وایییی،بین کصافت چه خوشگله،چشم هاش رو طوسیه.

به دخترا نگاه کردم که دیدم عادی هستند به جز مبینا که،داشت حرص میخورد.

سقلمه ای بهش زدم و کنار گوشش گفتم:

-تلافی نکنند؟!-

مبینا-بیخود...تلافی کنند تلافی میکنیم.

سری تکون دادم و بهشون نگاه کردم که اومدن نشستن ردیف جلو ما،همون اول اون پسره واسه مبینا یه چشم غره توپ رفت که
قربونش برم مبینا،براش پشت چشم نازک کرد.
خندم گرفته بود.

استاد-خودتون رو معرفی کنید.

پسری که با مبینا دعوا کرد باشد و گفت:

-ارسام رادمنش.

کناریش که معلوم بود قلش بود ولی رنگ چطم هاش عسلی بود باشد.

-ارشام رادمنش.

کنار ارشام،یه پسر چشم مشکلی بود.

-امیر حسین رادمنش.

و اون چشم طوسی-طوفان رادمنش.

عه! انگار فامیل هستند با هم.

#مبینا

ازکلاس اومدیم بیرون و باز رفتیم سلف،هر چهار نفر اب پرتقال گرفتیم و رفتیم نشستیم.

داشتیم بگو بخند میکردیم که اون اکیپ مسخره اومدن سمتمون.

ارشام با مسخره گی گفت:

ارشام-بهبههههه،دختر های بزن بکوب!

رو کردم سمتش و با لحن خودش گفتم:

-بهبهههه،بچه سوسولا.

ارشام اومد جلو و خم شد رو صورتم و گفت:

-بد بازی رو شروع کردی،دختر کوچولو.

وبیخ زدم....چه غلطی کرد....اب پرتقال رو خالی کرد رو صورتم.
از جا پاشدم که دیدم بچه های سلف دارن با خنده و بهت نگاه میکنند.

-روی من،ابمیوه خالی میکنی!؟

نزدیک میز کناری شدم و نسکافه رو برداشتم و خالی کردم روش.

داد زد:

ارشام-سوختم....سوختممممم....دختره دیوونه.

ندا از جاش بلند شد و رو به هر چهار ناشون کرد و گفت:

-حقتون است،یه بار دیگه ببینم به دوستم بی احترامی کنید ساکت نمیومم.

طوفان با پوزخند گفت:

-چیکار میتونی بکنی،خاله سوسکه!؟

لبخند ژکوندی تحویل طوفان داد و تو یه حرکت،اب پرتقالش رو خالی کرد رو پیرهنش.اخخخ عشق کردم ،،، یه عشقی کردم.

طرف دخترا رفتم و گفتم:

طوفان-ایبیبیبیبی دختره بیشعورررر سرم ترکید چی توش پر کردی؟؟؟؟فک کنم سنگه

ارسام-خخخخخخ حرف حق تلخه

میینا-تو هم دلت میخواد کیفم رو بکوبم تو سرت؟؟؟؟

ارسام-نه نه

امیر-فکر کنید تا فردا

-جواب نه

لیلا-فک میکنیم و جواب نهایی رو میگیرم

میینا-اره راست میگه

ارشام -پس شماره یکی از مارو سیو کنید

طوفان-شماره منو بنویس

-باشه

گوشی رو دراوردم

-بگو

طوفان-.....09

-خوب تموم شد

خداحافظی کردیم و اومدیم بیرون

بدا

کش و قوسی به بدنم دادم و بلند شدم. امروز کلاس نداشتیم. به ساعت نگاه کردم 6 صبح بود، هووووفففف حالا چیکا کنم؟؟؟؟اینا هم که مثل خرس قطبی خوابیدند، بهتره برم ورزش کنم نزدیکی هتل یه پارک بود!

موهام رو شونه کردم و از بالا بستم. یه شلوار ورزشی که مشکمی بود، خط های سفید رو داشت پوشیدم به سویشرت هم پوشیدم چون بلند بود و تا ریز باسنم میرسید مانتو نپوشیدم یه برق لب زدم و شال مشکمی رو سرم کردم و هندزفری رو به گوشیم وصل کردم و اهنگ مورد نظرم روسانا-تولد رو پلی کردم

و از هتل بیرون اومدم، بعد کمی پیاده روی، به پارک رسیدم زنان و مردان در حال ورزش کردن بودن شروع کردم به دویدن و لب خوانی کردن با اهنگم

باتو هر روزم عالی بود

تویه خندم خوشحالی بود

همه چی یه لحظه واسم زیرورو شد

زندگیم تازه بی تو شروع شد

تازه فهمیدم چقد عشق تو کم دارم

به جز عشقت هر چی که بگی دارم

یکی اینجاست که شده باعث تسکینم

تا نگاش میکنم انگار تو رو میبینم

شمع های روشن بی تو مثل هر سال

ندا

چشام رو باز کردم. نور اتاق اذیتم میکرد یکم بعد عادت کردم بالا سرم یه پرستار بود

-ا-ب.....اب

پرستار -اب میخوای؟؟؟

-اره

یه لیوان اب به خوردم داد

پرستار -شوهرت رو خیلی نگران خودت کردی

-شوهرمممم؟؟؟

پرستار-اره بگم بیاد؟؟؟؟

-اره

رفت بیرون بعد طوفان اومد، واییییییی اون منو نجات داد. سرم رو انداختم پایین اومد نشست رو صندلی

طوفان-خوبی؟؟؟؟

سرم رو بالا پایین کردم یعنی اره

طوفان-میشه نگام کنی؟؟؟

سرم رو به چپ و راست تکون دادم یعنی نه.

پاشد اومد سمتم با دستش چونم رو گرفت و سرم رو بلند کرد، محو چشاش شدم.

طوفان-خوبی؟؟؟

با یادآوری اون اتفاق، اشکام راهی شد و تبدیل به هق هق شد. بغلم کرد آگه تو موقعیت دیگه ای بودیم دستاش رو قلم میکردم که بهم دست زده، ولی به این اغوش احتیاج داشتم سرم رو گذاشتم رو سینه محکمش و گریه کردم سرم رو نوازش میکرد

طوفان-هیسسسس دختر خوب چرا گریه میکنی؟؟؟

-آگه نمیومدی معلوم نبود چه بلایی سرم می آوردن

طوفان-گریه نکن جوجه بغلی کوچولو

اروم شدم، انگار بهم آرامش تزریق کرده بودند

طوفان-دخترآ خیلی نگرانتن بگم بیان؟؟؟

-اره

طوفان-باشه

ولم کرد و رفت. کمی بعد دخترآ اومدن تو مینا پرید بغلم و گریه کرد

مینا-احمق چرا اون موقع رفتی؟؟؟ عوضی منو چرا بیدار نکردی؟؟؟ ببین با خودت چیکار کردی؟؟؟

-ببخشید

محکم بغلم کرد، همچنان گریه میکردیم.

مینا-دیوونه نمیگی آگه بلایی سرت بیاد من چه غلطی کنم؟؟؟

ازم جدا شد و اشکام رو پاک کرد. لیلا و ایلا هم بغلم کردن دوتاشون گریه کرده بودن

ایلاز-کصافت، خیلی نگراننت شدیممممم.

لیلا-خیلی دوستتتتتت داریممممم

-منمممممم عاشقتونممممم گاو جونام

میینا زد به بازوم

میینا-گاو خودتی

همگی نشستن جریان رو براشون تعریف کردم کلی غر زدن بهم به بالای پیشونیم دوتا بخیه خوشگل زدن فک کنم ردش بمونه

ایلار-میینا تصمیمت چیه؟؟؟

میینا-خوب من موافقم ببینید دخترا اگه قبول کنیم نصف خونه برا ما میشه هههه

-پس خوانواده هامون چی؟؟؟

لیلا-اره راست میگه

میینا-شرط میزاریم بیان خواستگاری

-چجوری؟

میینا-میگیم تو دانشگاه ازمون خوشش اومده بعدش گفتن بیایم خواستگاری

ایلار-عقل کل اونوقت چجور جدا شیم؟؟؟

میینا -فقط نامزد میکنیم هههه

-خوبه قبول

میینا-میگم بیان و بگیم قبول کردیم

-باشه

میینا

پسرا رو صدا کردیم. اومدند، ارشام و ارسام و امیر حسین حال ندا رو پرسیدن اونم فقط گفت که خوبه

-پسرا با به پیشنهادتون فکر کردیم؟؟؟

ارشام-خب

-قبول میکنیم

ندا-ولی به به شرط

طوفان-چه شرطی؟؟؟

ایلار -بیاین خواستگاریمون

ارشام -چییییییییی؟؟

لیلا-ما دوس داریم خوانواده هامون بدونن

امیر-اونموقع چطور میخوایم جدا شیم؟؟؟

-اون موقع میگیم که تفاهم نداشتیم

ندا-قبوله؟؟؟

کمی مکث کردند

پسرا-قبول

طوفان-دکتر گفت که میاو معاینه کنه، بعد میتونی مرخص شی

ندا-باشه

ندا

دکتر و یه پرستار اومدن تو .بچه ها هم بیرون رفتن به جز طوفان.

دکتر مرد میانسالی بود لبخند گرمی داشت ادم خود به خود آرامش میگرفت اومد بالا سرم

دکتر-حالت خوبه؟

-بله، فقط کمی سرگیجه دارم

دکتر-طبیعیه دخترم

-جای بخیه ها میمونن؟

دکتر-نه میرند

-خب خداروشکر

رو کرد به طوفان

دکتر-شوهرش شمایی؟؟

طوفان یکم این پا اون پا کرد

طوفان-بله

دکتر-خوب از زنت، مواظبت کنن چیزای مقوی زیاد بده بخوره.

طوفان-چشم

دکتر-سرمت هم تموم شده خانوم شارابی لطفا سرم رو در بیارین

پرستار سرم رو در آورد طوفان رفت حساب کنه مرخصم کردند از تخت اومدم پایین

طوفان-کمک میخوای؟؟؟

-نه ممنون

همین که ،رو پاهام وایسادم؛ سرم گیج رفت و نزدیک بود با کله بیوفتم که طوفان دستاش رو انداخت دور کمرم و گرفتم تو اغوشش بودم تکیه دادم بهش یکی از دستام رو گرفته بود با هم اومدیم بیرون

ایلار

این هفته کلا دانشگاه نداشتیم قرار شد بریم مراغه

ندا

سوار هواپیما بودیم و به مقصد تبریز بعد با اتوبوس به مراغه.نگاهم افتاد به دخترا که خواب بودن خندم گرفت چه تنبل شدند.

یعنی سر انجام این تصمیم چی میشه؟!درسته احمقانه هست ولی ما مجبوریم.

اهی کشیدم و سعی کردم بخوابم بعد چند لحظه چشم هام گرم شد و خوابم برد.

مامان-دختر جون میخوای منو سکنه بدی؟؟؟؟

-۱۱۱۱۱ خدا نکنه عسیسم

بلد یه ماچ ابدار از لپش کردم رو این کار حساس بود. اخماش رفت تو هم، صورتش رو پاک کرد:

مامان-اه اه تف مالیم کردی

-۱۱۱۱۱۱ مامان مثلا چند مدت ازت دور بودم الان باید بغلم کنی، بگی "خوش اومدی ته تغاریه من دختر من، عروسکم، ولی به جاش هی احم میکنی و چشم غره میری!"

بعد لبام رو اویزون کردم، بغلم کرد. اوخخخخ که چقدر دلنتگ عطرش بودممم از هم جدا شدیم.

مامان-تو ادم نمیشی

-بله مامی جون چون فرشته ها ادم نمیشند

بابا-فرشته جونم؟؟؟؟

برگشتم بابا تکیه داده بود و داشت با لبخند نگامون میکرد. جیغ کشیدم و پریدم بغل بابایی جونممم عاشق بابام بودم

مامان-نگا نگا، 20سالشه همسن های این شوهر و بچه دارن بعد این خودشو مثل دختر بچه های 4ساله لوس میکنه

از بغل بابام اومدم بیرون

-۱۱۱۱۱ ددی جونم، تو یه چیزی به زنت بگو ببین داره اذیت میکنه

بعد سرم رو انداختم پایین، وای که چقد مظلوم من

بابا-۱۱۱۱۱ خانوم، دخترم رو اذیت نکن بیا دخترم

بغلم کرد رفتنی، به مامی جونم یه چشمک زدم حال کردینننن

بابا -برو تو اتاقت خسته ای عصر مهسا هم میاد

-وایی نیادددد

بابا-عه

-خو بابا اذیت میکنه، خواهر خل من شوخی کردم. بابا جونم من اونو نبینم میمیرم!

بابام خندید-بسه دختر کم اتیش بسوزون، برووو

-هر چند که من مظلومم.

چمدونم رو گرفتم و رفتم تو اتاقم پریدم رو تخت که جینگی خوابم برد.

لیلا

رسیدم خونه زنگ درو زدم مامان باز کرد صدام رو مٹ مرد ها کردم

-منم

مامان-لیلا تویی؟؟؟؟

این مامان منم چقد باهوشه هالا

درو باز کرد یه عالمه منو تو بغلش چیوند بعدم بابام انقد محکم بغلم کرد خفه شدم با داداشی هامم احوال پرسسی کردم و رفتم تو اتاقم لباسام رو چیدم تو کمد بعد زنگ زد به امیر

امیر-بله؟؟؟؟

-مهسا مرض و درد بیشعور اینجا اتاق هست طویله که نیس سرتو میندازی عین خر میای تو

مهسا-عه حرص نخور خواهرم پوستت چروک میشه میترشی

-گمشو بابا

مهسا-مامان کارت داره

-باو شه اومدم

رفت بیرون نفس عمیقی کشیدم و اومدم تو سالن نشسته بودن رو میل مامانم و مهسا و بابام

نشستم پیش مهسا

-جانم مامان کارم داشتی؟؟؟؟

مامان-میینا امروز یه خانوم به اسم رادمنش بهم زنگ زد و قرار خواستگاری گذاشت میگفت پسرش همکلاسیته

-بله شناختم

مامان-بگم بیان؟؟؟

-هر جور خودتون صلاح میدونین

مامان-پس میگم بیان

-اوکی

مهسا-وایییی میینا نترشیدی هالا

-کوفت

رفتم تو اتاقم و درو کوبیدم عصبی بودم مجبور بودم به خاطر یه خونه کوفتی به مامان و بابای عزیز تر از جونم دروغ بگم
هوووووقفف

زنگ زد به ندا تو دومین بوق جواب داد

ندا-جانم خر شرکم

-عه ،تو سلام بلد نیستی بیشعور

ندا-دست پرورده هستیم

ندا-|||

غش غش خندید

-بیر اون صداتو

ندا-چی بابا پاچه میگیری؟؟؟

-تویی

ندا-باشه بابا تو هم

-به دخترا بزنگ بریم بوستان حوصلم پوکید

ندا-اوکی

-باشه پس

ندا-فدام بشی قربونم بشی بوس بوس بایییییی عشقممم

خندیدم

-برو دختر بای

قطع کردم خدایا شفا بده گناه داره

یه دوش ده دقیقه ای گرفتم و اومدم بیرون موهام رو خشک کردم و بافتمشون یه شلوار کرمی تنگ چسبون با مانتو کوتاه کرمی پوشیدم یه شال زرد هم سرم کردم یه ریمیل و برق لب زدم ادکلنم هم خالی کردم رو خودم کیف زرد ام رو انداختم رو شونم اومدم بیرون.

-مامان با دخترا میرم بیرون

مامان-باشه عزیزم مواظب خودت باش

-چشممم

گوش رو بوسیدم و کفشای زرد اسپرتم رو پوشیدم و درو بستم واییییی داره دیرم میشه سوار اسانسور شدم و جینگی رسیدم از دم در اپارتمان به اسنپ گرفتم و رفتم بوستان

تدا

بعد قطع کردن ریز ریز خندیدم زنگ زدم به ایلار بعد دو بوق جواب داد

ایلار-هوممم؟؟؟

-کوفت و هوم بیشعور

ایلار-بنال

-بی ادب

ایلار-باشه عشقم بفرما

-حالا خوب شد

ایلار-ندایی

-باشه میگم مینا زنگید گف بریم بوستان پاشو حاضر شو 5اونجا باش

ایلار-اوکی صدا

-کوفت و صدا درد و صدا

ایلار-عزیزم حرص نخور پوستت چروک میشه میترسی هایی

خواستم یه فشخ ابدار بهش بگم که قطع کرد بیشعور زنگ زدم به لیلا

-الوووو

لیلا-بنال

-یعنی من چه گناهی کردم که شما دوستای من شدین؟؟؟

لیلا-ندا بنال

-ادبت تو حلقم

لیلا-مرض کوفت

-منم دوست دارم

لیلا-ولی من ازت متنفرمممم

-بی لیاقت

لیلا-باشه ببخشید حالا بگو

-مبینا گفت بریم بوستان 5اونجا باش

لیلا-اوکی

قطع کردم موهام رو شونه کردم و از بالا ابشاری بستم اینجوری چشم خمارتر میشه ای جونممم چه خوشم شدم اعتماد به سققم تو حلقم یسه زیادی واسه خودم نوشابه باز کردم بریم به عملیات تبدیل لولو به هلو هر چند من خودم هلو هستم

یه ریمیل و خط چشم زدم یه رژ صورتی مات هم زدم خوبه، یه شلوار تنگ مشکی با مانتو جلو باز مشکی و شال سفید پوشیدم کیف سفیدم رو هم برداشتم ادکنم رو هم خالی کردم روم از اتاق اومدم بیرون سون پرید جلوم

سون-عمه جون کجا میری؟؟؟

-عزیزم با دوستام میرم بیرون، ولی بهت قول میدم فردا بریم پارک.

سون-اخخخخخ جون باشه عمه

لپش رو بوسیدم

-فدات شمممم عشقمم

بابا-به به کجا به سلامتی که تیپ زدی؟؟؟

-با دخترا میریم بوستان

بابا-باشه عزیزم برو مواظب خودت هم باش

لپش رو بوسیدم

-چشممممم

مامان-ندا؟؟؟

برگشتم سمتش

-بله؟؟

مامان-بابات هم میدونه امروز یه خانوم به اسم رادمنش زنگ زد و قرار خواستگاری گذاشت میگه پسرش هم دانشگاهیت هست

-هااااا شناختم

مامان-منم بهش گفتم اول به تو بگم اگه قبول کردی بیان

یه بوس از لپش کردم

-ممنون باشه من مشکلی ندارم

مامان-باشه

بابا-بدون ماشین میری؟؟؟

-نمیخوری که

بابا خندید-میری خودتو به یه جا میزنی میمیری

-ااااا بابا ۱۹ساله هااااااااااا

بابا-باشه خانوم حالا بیا با ماشین من برو

-اوخخخخخ که من فدای بابای مهربونم بشممم

بابا-خدا نکنه دختر گلم

سوئیچ رو ازش گرفتم کفشای سفید اسپرتم رو پام کردم و اومدم بیرون مبینا اس داد که تو اسنپ هس منم به ایلا و لیلا
خبر دادم میرم دنبالشون

ایلا

یه تیپ کل مشکلی زدم ارایشمم هم یه ریمیل و رژ کالباسی بود ادکنمم هم زدم حاضر بودم اومدم تو هال

-مامان با ندا اینا میریم پارک

مامان-باسه برو مواظب خودت باش راستی ایلا؟؟

-جانم؟؟

مامان-یه خانوم رنگ زد به اسم رادمنش و ترو برا پسرش که میگف هم دانشگاهیت هس خواستگاری کرد بگم بیان؟؟؟

-من مشکلی ندارم من دیرم شد باید برم

مامان-باشه خداقاف

کفشای اسپرتم رو پوشیدم تو همین موقع ندا اس داد که با ماشین ددی جونش میاد دنبالمون 10مین بعد اومد پریدم تو ماشین با
تعجب زل زده بود بهم

-عوضی کتافظ یه ساعته علاقم کردی الاغ نفهم بیشعور

ندا-هو بییییی یواشششششششش

-کوفت

ندا-چرا مٹ فراری های جنگل امازون میبری تو ماشین؟؟؟

یه مشت به بازوش زدم

-کوفت راه بیوفت

همونطور که بازوش رو میمالید غر میزد

ندا-بیشعور دستت بشکنه

-خفه شو

دستم رو سمت ظبت بردم ولی چیزی نداش

ندا-ااااا؟؟؟

ندا-هااا؟؟؟

-این بابا تو اهنگ گوش نمیده؟؟؟

ندا-نه رادیو گوش میکنه

-هااااا باشه

لیلا

یه تیپ گرمی زدم یه رژ صورتی و ریمیل زدم و پریدم پایین

-مامان من دارم با دخترا میرم بیرون

مامان-باشه برو زود هم برگرد

-باشه

مامان -راستی لیلا؟؟؟

همونطور که کفشام رو میپوشیدم

-بله؟؟؟

مامان-فردا قراره برات خواستگار بیاد رادمنش

-باشه من رفتم بای

مامان-خداحافظ

از در اومدم بیرون که ماشین وایساد جلوم سوار شدم ندا هم راه افتاد

-به به سلام بر دوستان خل و چل احوالات شریف؟؟؟

ندا-فقط خلمون کم بود که اومدی

بعدم با ایلار زدن زیر خنده به پس گردنی خوشگل به هر دوشون زدم

-خفه

ندا-ایییی دستت بشکنه بیشعور نمیگی تصادف میکنیم میمیریممم

-نووووچچچچ

ایلار-نکبت

10دقیقه ای رسیدیم اوه 15دقیقه گذشته از 5

میینا رو پیدا کردیم نسسته بود رو نیمکت و اخماش تو هم بود اوه اوه

ندا

سرش پایین بود رفتیم جلوش

-خانوم خوشگله شماره میخوای؟؟؟

پاشد و افتاد دنبالم من بدو اون بدو

-وایییی ننه جنی شد

میینا-ندا وایسا میکشمتنتنتنت دختره بیشعور سه ساعته منو اینجا علاف کردی

-عزیزم حرص نخور پوستت چروک میشه میترسی

داد زد -ندا!!!!

خنده بلندی کردم اییییی جونم چه حرصی هم میخوره پریدم پشت به زن که حدود 45سالش میشد

-مادر جون تروخدا نذارین دس این جنی بهم برسه

زن بلند خندید

زن-امان از دس شما جوونا

میینا-ندا بیا بیرون

دوتامون نفس نفس میزدیم

-جان میینا بس کن از نفس افتادم

اومدم بیرون که به پس گردنی محکم بهم زد

-اشه نیه وریسن؟؟(به زبون فارسی:خر چرا میزنی؟؟)

(عزیزان بعضی وقتا جمله ها رو به ترکی مینویسم ولی ترجمش رو هم مینویسم ممنون که رمانم رو میخونید)

میینا-خفه

یه نگاه بهم کردیم و زدیم زیر خنده حالا بخند کی نخند

-بسه بریم پیش دخترا

سرش رو تکون داد رفتیم پیش دخترا یا حضرت فیلیلل اینا چرا این ریختی شدند؟؟دارن زمینو گاز میگیرن یکم که خندیدیم

-دخترا

همشون نگام کردن

-من احساس گناه میکنم

میینا-منم حس میکنم دارم خیانت میکنم

ایلار-اره

لیلا-حس بدیه

-چارمون چیه؟؟

ایلار-وایییی من لباس ندارممم

میینا-لباس؟؟؟

ایلار-فردا خواستگاریه ولی واسه من پس فرداس بازم بخریم

لیلا-ای وای اره

-خوب میریم میخریممم

میینا-اره میریم پاساژ کبود

لیلا-باش

ایلار-اوکی

یکم که گشتیم رفتیم پاساژ من یه تونیک لیمویی که تا کمرش تنگ بود و تا زانو بود و کمی پف دار بود شلوار سفیدم داشتم یه جفت صندل های تخت لیمویی هم خریدم میینا هم یه تونیک صورتی برداشت که تنگ بود و اندام خوشملتش رو به رخ میکشید همیشه رنگ های شاد میپوشید لیلا هم یه کت و دامن کرمی با صندل هم رنگش برداشت ایلار هم یه کت دامن سبز خوشرنگ برداشت لباسمون الحق خیلی خوشگل بودن از پاساژ اومدیم بیرون اوممم

-بچه ها من باید برم

میینا -پس بعد مراسم خواستگاری فردا با پسرا بیایم یکم بگردیم

بعدم یه چشمک زد خدا میدونه باز چی تو سرشه

ازشون خداحافظی کردم و تاکسی دربست گرفتم و رفتم خونه

میینا

بعد اینکه اومدم خونه مستقیم خوابیدم امشب اجی هام هم با خانواده هاشون میان تو عالم خواب بودم که، یه پارچ اب سرد خالی شد روم مٹ جت پریدم که دیدیم بلههههه این خواهر خل ما با اون شکمش و پرهام و محنا هستن عصبی میشدم کسی بد خوابم کنه

جیغ بنفش کشیدمممم

-مهساااااااا میکشمتنتنت

مهسا-من موندم کی حاضر میشه با این اخلاق سگت تو رو بگیره

بعدم غش غش خندید

-کوفت

بالش رو زدم تو سرش مهسا اخم کرد و دستش رو گذاش رو شکمش

مهسا-میبینی مامانی خالت چه وحشه ای هس مامانت رو زد

بعدم ادا گریه درآورد

-تو هیچوقت ادم نمیشی

مهسا-فرشته ها که ادم نمیشن

-هوووم اونم چه فرشته ای

مهسا-حالا حرص نخور پیر میشی میمونی رو دسمون میترشی

-مهسااا

مهسا-مامان گف بیدارت کنم یه ساعت دیگه خواستگار های جنابعلی میان

-گمشو

پر هام-خاله حرص نخور

-پر هاممممم

مهسا-بریم این دیوونه شده ذوق شوهر خورده تو دیوونش کرده

بالش رو پرت کردم سمتش که جاخالی داد و به صورت محنا خورد

محنا-ایییی خاله دماغم رو شکستی

هول شدم پریدم پایین از تخت رو خواهر زاده هام خیلی حساس بودم بغلش کردم

-ببخشید عزیزم چیزیت که نشد؟؟

گونم رو بوسید

محنا-نه فقط شکست

مهسا-تموم کن این هندی بازی رو پاشو حاضر شو ما رفتیم

بعد دست بچه ها رو گرفت و رفت وقتی راه میره مٹ پنگوئن میمونه اوففففف برم حاضر شم پریدم تو حموم بعد یه حموم نیم ساعتی اومدم بیرون یه شلوارک و تاپ پوشیده بودم زودی موهام رو خشک کردم خیلی بلند بودن محکم از بالا بستم که چشمم رو کشیده و خمار کرد یه مداد به چشم کشیدم و یه ربمیل و رژ کالباسی خوشگل شدم بوس بوس تونیک رو پوشیدم یه شلوار سفید تنگ هم پام کردم و یه شال صورتی سرم کردم مثل بچه ها شدمممم یه جفت صندل تخت صورتی هم پوشیدم و ادکنم هم زدم زنگ در خورد وایییی اومدن ارسامه نترس نترس دویدم بیدون مهسا یه سوت زد

مهسا-اولالا عجب جیگری شدی

همگی رفتیم سمت در اول یه مرد میانسال اومد تو جذبش رو عشقههه بابای ارسامه چه انتظار سلام کرد و رفت تو بعد مامانش اومد ادع برا خودش یه پا مانکنه پیش خودم گفتم الان برام قیافه میگیره ولی منو تو اغوشش کشید بعد جدا شد

مامان ارسام-ماشالله هزار ماشالله عروسم چه خوشگله

لبخند خوجلی زدم

-ممنون

الان من خجالت کشیدم؟؟ رفت تو اخه زن خوب اول بذار بله رو بگم بعد بگو عروسم ارشام اومد تو

ارشام-سلام

-سلام خوش اومدی

سرش رو تکون داد اییییی کوفت پدروپسرا کپی همن بیچاره مامانشون رفت تو آخرین نفر هم ارسام با یه پوزخند اومد اوه اوه نگا انگار من... مرتیکه از خود راضی شیطونه میگه بزnm عقیمش کنم هالا

بیخیال مبینا جون خون خودت رو کثیف نکن دسته گل روبا جعبه شیرینی داد بهم و بدون هیچ حرفی رفت تو ای مردشورتو بیرن میمردی سلام کنی همه رفتن تو مهسا دستم رو کشید

مهسا-مبینا اینا دوقلو هستن؟؟

-اره

مهسا-اییییی خیلی خوشگلن

اروم زدم تو سرش

-خاک تو سرت کنن که انقد هیزی

رفتیم تو نشستیم پیش مامانم یه مدت بعد براشون چایی بردم بعد یه ساعت حاجی رفته قاقالی بیاره بالاخره بابای ارسام حرف زد

بابا ارسام-خب آقای وطنی همونطور که در جریان هستین برای امر خیر مزاحمتون شدیم

بابا-این چه حرفیه آقای رادمنش

بابا ارسام-این دو تا جوون از هم خوششون اومده و قصد دارن همیشه در کنار هم باشن و ماهم که واسته آگه اجازه بدین این دو تا جوون برن حرفاشون رو بزnen

بابا-حتما دخترم اقا ارسام رو راهنمایی کن

-چشم با اجازه

رفتم تو اتاقم ارسام هم دنبالم اومد

نشست رو تخت منم تکیه دادم به در

ارشام-خب

-بگو

ارشام-درسته ازدواج ما سوریه ولی اسمت میره تو شناسنامه پس باید مٹ یه زن شوهر دار رفتار کنی کاری بهم نداریم و تو کارای هم دخالت نمیکنیم ولی اینم بگم من بدم میاد زنم با پسرا گرم بگیره

-اهوووو نوشابه چیزی نمیخوای؟

پوزخند زد

ارشام-نه لازم شد میگم

-ارشام خان منم کشته مردت نیستم مجبورم قبول

ارشام-پس بریم

-بریم

با هم از اتاق اومدیم بیرون

مامان ارسام-چپشید عروس خانوم؟ دهنمون رو شیرین کنیم

سرم رو انداختم پایین

-من مشکلی ندارم

مامان ارسام-پس مبارکه

حلقه نشون خوشگلی دستم کردن بعد کمی نشستن و رفتن منم رفتم تو اتاقم و جیش بوس لالا

تدا

لباسام رو پوشیدم الان میان وایبیبی

رفتم جلو اینه یه خط چشم و ریمیل و رژ نارنجی و رژگونه طلایی زدم وایبیبی چه دخی خوشملی شدم من

خب شالمم سرم کردم و رفتم پایین تو همین موقع زنگ در خورد دروباز کردیم اول یه مردمسن اخمو اومد

-سلام خیلی خواهش اومدین

مرد-سلام دخترم ممنون

بعدش یه زن شیک او هههههههه این مامانشه الان؟ اومد تو

زن-سلام

بعدشم رفت تو وایبیبی بیا منو بخور ایششششش شانس نداریمم که اینم از مادر شوهر بعد یه دختر 20ساله اینا اومد و بغلم کرد

دختره-سلام عزیزم من ترلانم

-خوش اومدی گلم بفرما تو

رفت تو اخرش طوفان اومد دسته گل و شیرینی رو داد به من

طوفان-خب

-برو تو دیگه

رفت تو منم رفتم اشپزخونه مامانم صدام کرد چایی ها رو ریختم و بردم اول به بابای اونو خودم گرفتم بعد مامان و مامانش و

بعدم خواهر شوهر گرامممم رفت سمت خودش

-بردار

برداش رفتم نشستم پیش مامان

باباش-اقای فرزانی اگه اجازه بدین این دوتا جوون برن حرفاشون رو بزنین

(راستی بگم داداشم اینا نیومدن مهمون بودن)

بابا-اجازه ما هم دست شماست دخترم پاشو اقا طوفان رو به اتاقت راهنمایی کن

-چشم با اجازه

بلند شدم طوفانم دنبالم اومد درو باز کردم رفت و نشست رو تخم چه پروووووو .نشستم رو صندلی میز ارایشم

طوفان-خب من شرایط رو میگم

طوفان-اول همسرم باید همیشه پیشم باشه

دوم رو حرفم حرف نزنه
سوم زبون درازش رو کوتاه میکنم
چهارم-حجابش رعایت کنه
-اهووووووو پیادوشو با هم بریم بردت نیستم که
طوفان-از من گفتن
-او ففففف چاره ای ندارم مممم باشه
طوفان-پس بریم
-بریم

لیلا

دستی به سالم کشیدم همه چی روبه راهه مامانم در اتاق رو زد و اومد تو
مامان -بیا پایین الان میان
-باشه

با هم رفتیم پایین زنگ در خورد همگی جلو در بودیم اول یه آقای مسن مهربون اومد تو بعدم یه خانوم چادری بعدم امیر حسین
اومد تو اولالا عجب تیپی! یه کت و شلوار قهوه ای خوش دوخت به تن کرده موهاشم داده بالا اومم عطرش رو عشقه اخماش
رو

دس گل و شیرینی رو داد دستم بعدم رفت تو ایشششش نکبت
تو اشیپزخونه بودم که مامانم صدام کرد چایی ها رو ریختم و رفتم تو سالن
به همه تعارف کردم و نشیتم پیش مامانم
بعد یه بحث طولانی

آقای رادمنش-آقای دهقانی برای امر خیر مزاحم شدیم اگه اجازه بدین این دو تا جوون برن حرفاشونو با هم بززن
بابا-البته دخترم پاشو

با اجازه ای گفتم امیر هم دنبالم اومد رفتیم تو اتاقم نشست رو تخت منم رو صندلی کامپوئترم
امیر-خب

-اومم خب چیزه ما برا خونه این کارو میکنیم پس حرف زیادی با هم نداریم

امیر -اره خوب ولی گوش کن ما عقد میکنیم و تو زن من میشی مس مٹ یه زن متاهل رفتار میکنی
-خودم میدونم بریم

پاشدیم و رفتیم پایین

خانوم رادمنش-خب عزیزم دهنمون رو شیرین کنیم؟

سرم رو انداختم پایین

-هر چی پدرم مادرم صلاح بدونن

بابا -پس مبارکه

اینا هم یکم موندن بعدم رفتن رفتم تو اتاقم و رو تختم بیهوش شدم

-اهههه مبینا خفه شو دا رو مخی خفه شو باش

مبینا-کاری نداری بری بمیری؟

-نه برو گمشو

گوشی رو قطع کردم منگ بودم نشستم رو تخت ای خدا بگم چیکارت کنه جلبک دریایی خمیازه ای کشیدم بلند شدم رفتم سمت حموم و چپیدم توش بعد یه حمام درس و حسابی اومدم بیرون اومدم چه گشمنه

موهام رو خشک نکردم و ول کردم رو شونه هام البته کمرم. یه شلوارک تا زیر زانو با تاپ ستنش که صورتی بودن و رو تاپ یه خرس سفید پشمالو بود پوشیدم دمپایی های خرسیم رو هم پوشیدم یه برق لب زدم و اومدم بیرون و رفتم پایین

رفتم تو اشپزخونه یه صبحانه برا خودم حاضر کردم و نشستم خوردم.

نگام به حلقه تو دستم افتاد ساده ولی شیک بود لمسش کردم الان من متاهلم

وجدان-نه یه مطلقه ای

-خفه بمیر بابا باز این پیداش شد

بیخیال افکارم شدم و خوردم و جمع کردم یاشدم رفتم تو هال به به طبق معمول بابا و مامان تو مغازه بودن جیگر عمه هم تو حیاط بود رها منگول هم تو هال بود شونه هام رو انداختم بالا و نشستم پیشش سرش تو کتاب بود زدم زیر کتاب که رفت تو ملاجش پقی زدم زیر خنده اول منگ نگام کرد ولی بعد به خودش اومد و یه جیغ صورتی و قرمز کشید و افتاد دنبالم مٹ زامبی ها شده بود من بدو اون بدو

##بیست پنجم

خلاصه بعد یه مدت بیخیالم شد منم جیم زدم تو اتاقم و زنگیدم به اقامون

وجی-خوبه حالا ازش بدت میاد

-نه وجی جون من ازش بدم نمیداد فقط حرص ادم رو درمیاره

وجی-چشمم روشن ندا خانوم

-برو گمشو کار دارم

وجی-اوکی عسیسم من بای

خدایی من خلم یا همه اینجورین؟

بعد دو بوق جواب داد

طوفان-بله؟

-سلام طوفی

طوفان-کوفت و طوفی

-حالا حرص نخور

طوفان-بگو

-ایششششش با پسرا هماهنگ کن البته خودشون میدونن عصری بیاین بوستان

طوفان-اونجا کجاس؟

-ادرس بپرسی نشون میدن

طوفان-اوکی

-بابای

قطع کردم و ولو شدم رو تخت خدایی طوفان خیلی خوشگل خوشتیپ خوش استیل مرد ایده ال هر دختری هست ولی اخلاق نداره مثل سگ پاچه میگیره امروزم قراره برا ایلاز خواستگار برن اوحی داریم عروس میشم خنگ الکیه

بعد ناهار یکم تو اتاق اهنک گوش کردم

رفتم حموم بعد نیم ساعت اومدم بیرون موهای درازم رو خشک کردم و به حالت باز بستم تا از شال بیرون باشه نشستم جلو اینه یه کرم زدم برنزم کرد خودم برنزم ها خوب بهم میاد یه خط چشم کشیدم یه ریمیل هم زدم الان چه رژی بزنی اها یه رژ مات خوشرنگ بنفش کشیدم رو لبام به به عجب جیگری بودم طوفی دورم بگرده ببین ننه بابام چی ساخته

یه شلوار تنگ مشکی با مانته کوتاه مشکی که خط های سفید روش بود با شال بنفش و کفش دو سانتی بنفش و کیف بنفشم عطر هم زدم اومدم عالی

مبینا

تو پارک بودیم و پیش پسرا.

یکم گشتیم که همه جفت جفت رفتند بگردن

گیر داده بود شالت رو بکش جلو... منم لچ کردم.

با نشستن چیز نرمی رو لبم با بهت به طوفان که با لبش رژم رو پاک کرد دیدم.

سرم رو انداختم پایین خجالتم خوب چیزیه بی حیا

طوفان-حالا شالت رو میکشی جلو یا خودم اقدام کنم

از ترسم شالم رو کشیدم جلو سرم رو بلند کردم لباش بنفش بود هم خندم گرفت هم خجالت کشیدم یه دسمال از کیفم دراوردم و گرفتم جلوش

-بگیر پاک کن لبتو

ازم گرفت و لباش رو پاک کرد کثافت لبخند ژکوند هم میزنه دستم رو گرفت خواستم بکشم محکم تر گرفت

-ولم کن پرو بی حیا

طوفان-هیسیسیس ساکت سو که از دستت کفریم

-اووووووف

بیخیال شدم و دست تو دس قدم زدیم

مبینا

ارسام کنارم راه میرفت خدایی خیلی خوشگل بود دستاش تو جیب شلوارش بود و قدم میزد خیلی جذابه همینجوری داشتم نگاهش میکردم

ارسام-تموم شد؟

-هااااچی؟

ارسام-میگم خوردن من تموم شد مورد پسند واقع شدم

دو تا گرفتم البته پولش رو ارشام حساب کرد

کنار هم قدم میزدیم و بستنی میخوردیم

-خب یکم از گذشتت بگو

ارشام-گذشته ای چندان جالبی ندارم، خانواده هامون و بابا بزرگم که خان یه روستا هست بخاطر پیروی زیاد، بر کناری کرده و طوفان الان خان اون روستا هست

چشام شد اندازه طالبی

-مگه خان تو این زمان هم داریم؟

ارشام-روستاشون خیلی قدیمیه

-پس چرا طوفان؟

ارشام-منو ارسام که کلا خارج کشور بودیم امیر هم تو شمال زندگی میکرد کلا روستا و قوانینش رو دوس نداشتیم ولی طوفان از بچیگی مثل یه خان زاده بود و اونجا بزرگ شد و الان اون خان روستا هست وبعدهم ما به این کارا علاقه ای نداریم

-خب بابا بزرگت 3تا پسر داره

ارشام-پدرامون هم به شدت مخالف هستند

-اها ندا میدونه یعنی؟

ارشام-تو بهش چیزی نگو لازم شد طوفان خودش میگه

-باش

بستنیتم تموم شد واسه ارشامم

ارشام-وایسا

متعجب نگاش میکردم دستش رو آورد سمت لبم و گوشه لبم رو با انگشت شصتش پاک کرد خیره بودیم دستش رو کشید

-اوممم ممنون

لیلا

نشستم رو سنگ نزدیک اب امیر هم با فاصله نشست کنارم

تو چشام اشک جمع شد یه روز با کسی که دلیل زندگیم بودم اینجا بودم

قطره اشکی از چشمم چکید

امیر-چیشد؟

-هیچی

امیر-میدونم یادآوری یه چیز داغونت میکنه

-هه تابلوست

امیر-نه چون رفتار های خودمه

-اره یه چیز داغونم میکنه

امیر-میگی؟

-نمیدونم شاید درکم نکنی

امیر-بگو

اومد نزدیک و کنارم نشست

راستی دپروز بینمون صیغه خوندن تا عقد کنیم کلا برا دخترا هم اینجوری شد قراره هفته بعد عقد کنیم عقد هر چهار تامون تو یه روزه

16- سالم بود عاشق یه پسر مغرور شدم خیلی دوش داشتم اوایل بیخیال بودم ولی بعدش نشد اومد بهم اعتراف کرد خیلی خوشحال بودم گفت دوسم داره منم گفتم دو ماه از رابطمون گذشت هی سعی میکرد با من تو خونه تنها باشه ولی من میترسیدم یه روز یه دختر زنگ زد گف از زندگیمون برو بیرون باور نکردم گفت بیا به این ادرس، ادرس یه کافی شاپ بود رفتم اونجا از چیزی که دیدم شکستم دستای همو گرفتن میلاد میلادم به لباش بوسه زد داغون شدم

دیگه نتونستم ادامه بدم هق هقم اوج گرفت

امیر گرفت منو تو بغلش واقعا به این اغوش احتیاج داشتم

امیر-سسسسس گریه نکن میدونم سخته

-نمیدونی

بعد یه ربع اروم شدم تو بغلش اروم شدم جای تعجب داشت، ازش جدا شدم با انگشت شصتتش اشکام رو پاک کرد

امیر-لطفا گریه نکن

سرم رو تکون دادم

بلند شدیم و رفتیم سر جای قبلی

ندا

همه اومدن نشسته بودیم تو الاجیق

ارسام-طوفان بابا بزرگ رو میخوای چیکار کنی؟

طوفان-خب باید عروس هاش رو بهش نشون بدیم

ارشام-طوفان میخوای روستا رو چیکار کنی؟بابابزرگ تو رو خان اونجا میدونه

جااانممممم؟خانننن؟با دخترا به غیر ایلار مثل وزغ زل زده بودیم به طوفان

طوفان-چاره ای ندارم خوب باید ادامه بدم و خان روستا بشم

امیر-خودت میدونی زندگیت سخت میشه و باید اونجا زندگی کنی؟

-خانننننن؟؟؟

به هر کلمه ارسام دیوونه میشدم یعنی این یالغوز خان روستا هس مگه داریم؟

-مگه داریمممم؟

طوفان-الان که میبینی داری.

-به من چه؟تو خانی تو میری روستا

طوفان-خانوم شما هم زن خان هستی و باید بیای

-خیر ما طلاق میگیریم

طوفان-تا موقع طلاق

-من روستا بیا نیستم

طوفان-مجبوری

-طوفان تمومش کن اه

میینا-پاشید بریم بازار بچه ها با شوخر های خودتون برید

ارسام-شوهررر

میینا-شوخرررر

ایلار-اوکی بای بچه ها

از هم خداحافظی کردیم

رسیدیم چهار راه داشتیم پیش هم قدم میزدیم

رفتم پاساژ اوحدی

طوفان دستم رو گرفت، بین دستاش منم تو دلم کارخونه قند سازی بود

یه لباس چشمم رو گرفت و اوووو عالیه دستش رو کشیدم و رفتم سمت ویتترین

-ببین طوفان اون لباس چه خوشگله!

طوفان-کجاش؟ لخته!

-خیلی هم خوبه.

وارد مغازه شدیم

لباس رو گرفتم و رفتم اتاق پرو

لباس رو تنم کردم عالی بود یه لباس طلایی پولک دار بود و گردنی پشتش باز بود و یه ضرب دری بند میخورد تا مچ پام بود و

یه طرف پام به چاک بلند تا رونم داشت عالیه فیت تنم

لباس رو دراوردم و اومدم بیرون

طوفان-عه چرا نگفتی بیا ببینم

یه چشم غره خفن بهش رفتم

رفتم سمت صندوق

-یه کتی چیزی نداره؟

فروشنده سرش رو تکون دادو رفت بعد دو دقیقه با یه کت تابند نافم که پشمی و طلایی بود اومد اونم گرفتم خواستم حساب کنم که

طوفان حساب کرد اومدم بیرون

-چرا حساب کردی؟ خودم میکردم.

طوفان-تا وقتی پیش منی لازم نیس دست تو جیبیت کنی

-ممنون

طوفان-کاری نکردم

میینا

اخشششششش بالاخره رسیدیم تبریز. البته یه جوری میگم اخششششش انگار چقده راه اومدیم سه ساعت نمیشه که تو راهیم (مگه

کمه) این جسم و روح درونم باز زد اخ من بهت چقد بگم تو خفه شو (عقل کل آگه من خفه شم تو یکی که کلا نابود میشی

بدبخت) بدبخت عمته بیشعور گم شو کپه مرگتو بذار اون گوشه ها بخواب

ندا-میینا چی شد به یه نتیجه ای رسیدی؟

-ها؟چی؟چرا؟چی شده؟نتیجه؟چه نتیجه ای؟زود باش بگو ببینم نه زود باش با اه بدو دا

ایلار-باز این تسمه تایم پاره کرد

_عمت ساعتش تسمه بریده ها

ایلار -به عمه ی بدبخته من چیکار داری اخ

-من که کاری ندارم حاج اقا کارش داره

ایلار -حاج اقا؟

-شاسکول شو فرشو میگم دیه

لیلا -عه بسته دیگههه وایسادن متلعه بچه ها به هم میپرن

ندا-میینا چیکار میکنی دختر؟

-دارم میبینم یه موقع رو کسی نباشم زشتع میگن سبکه عه لیلا سرع کارمون گذاشتی؟

لیلا -ها؟

-ها و زهر مار نه من رو کسبیم نه کسی رو منه، پس چی به چیه لطفاً اون لامپه منو روشن کن

لیلا -گم شو منم میگم چی میگه

-حالا فهمیدی چی میگم؟

لیلا

زدم تو سرش

-خیلی بیشعوری

میینا-ممنون عزیزم لطف داری

سوار هواپیما شدیم هندنزفری رو تو گوشام کردم چشام رو بستم

ندا

اخشششش رسیدیم

وجی-اوخی الهی انگار از خارج اومده

-وجی جون الان من حوصله عمم رو هم ندارم پس گور به گور شو

وجی-ندا خاک تو سرت کنن که خیلی بی ادبی

-برو

صداش قطع شد

یه تاکسی گرفتیم و رفتیم

ایلار

پسرا قبل ما اومده بودن و خونه تشریف داشتن درو با کلید باز کردیم و وارد شدیم یا خدا!!!! اینا چرا اینجوری تمرگیدن

میینا-!!!!هه

ندا-ایششش

ایلار-پیشششش

میینا-فیشششش

-کوفت میسخره ها

چهار تاشون رو میل ها ولو بودن شلوار گشاد و طوفان و ارسام هم که بالا تنه لخت

میینا-صب کنین الان میام

بعدم یه لبخند خبیث زد

-میینا!!!! هویییی خره گناه دارن بذار بخوابین

ندا-چی چیو بخوابن بیشعور ها از ما استقبال نکردن هر کاری دوس داری بکن میی جونم

لیلا-عه ند!!!!

میینا

خداییا!!!! من چرا انقد خبیثم؟ دلم برا حالشون سوخت اوخی دلم واسشون جوجه کباب شد رفتم اشپزخونه و یه قابلمه و با ملاقه برداشتم و رفتم تو سالن و بعد بلند زدم رو قابلمه

-بیدار شنین شوخر ها!!!! ای گراممم

ندا-نه انگار فایده نداره

رف اشپزخونه با دو پارچ اب برگشتن ارشام و امیر بیدار شدن و گیج و منگ نگامون میکردن ندا یه پارچ داد دست من یکی هم خودش هم زمان رو تن لخت طوفان و ارسام ریختیم

مث جن زده ها بیدار شدن

طوفان پرید پایین

طوفان-ها؟! چیشده؟! کیه؟! دزد کو؟

با دخترا کف سالن پخش بودیم اشک از چشم میومد تازه نگاهشون افتاد به من و ندا افتادن دنبالمون ما بدو اونا بدو ماشالله هم گوریل ده قدم ما یه قدم اونا .

بلاخره رسیدم به اتاق خواستم در و ببندم که ارسام زور زد و اومد تو و درو بست اب گلوم رو قورت دادم و نگاهش کردم اومد نزدیک لبخند خبیثی هم کنج لبش بود

خداییا!!!! من غلط کردم

قول میدم گوشه ندا رو چک نکنم

وسایل ارایش ایلار رو خراب نکنم

اتاق لیلا رو به هم نزنم

چشام رو از ترس بسته بودم و داشتم فاتحه رو میخوندم که حس کردم رو هوا معلقم وایییی چشام رو باز کردم منو گرفته بود بغلش جفتک مینداختم

-ولممم کن گوریل اورانگوتان شامپانزه دختر!!!!!! کمک

برد سمت حموم و دوش اب یخ رو باز کرد و انداخت زیرش وایییی ننه یخ زدم ارسام هم غش غش میخندید لرز کردم ندا بدو بدو اومد تو حموم جیغ کشید

ندا-بیشعور بدنش ضعیفه حساسه مریض میشه

زدم تو سرش

-اخه شاسکول اگه بود من اینجا تمرگیده بودم

ایلار-کثافت نرن عه

میینا

به زور منو برد تو اتاق

-هووووو ارسام برو کنار من میخوام برم

ارسام-اهههه خوبه یکم پیش مریض بود هااا فقط جفتک میندازه

-برو گمشو هاااا همش تقصیر تو هس

تو همین لحظه به پرستار با اخم اومد تو اتاق اون ارایش 1کیلو بیت تو حلقم

پرستار-خانوم چه خبرته؟ مگه سر آوردی؟

-هوووو عجوزه

خواستم خیز ببرم سمتش که ارسام گرفت منو پرستار هم به ایشی گفت و رف

-عهههههه ولم کن

ارسام-زن نگرتم بچه گرفتم بچههههههه

-برو عامو از خداتم باشه

تو همین موقع در باز شد و یه مرد مسن با روپوش سفید اومد تو به به دکتره

دکتر-به به شنیدم بیمارستان رو رو سرت گذاشته بودی دختر

-ممنون دکتر جان چاکر شما

دکتر خندید-بیا رو تخت معاینت کنم

رفتم مثل بچه ادم تمرگیدم رو تخت اونم کارش رو کرد بعدم یه چیزایی نوشت و داد به ارسام تا بخره مرخص شدم و اومدیم بیرون همه نگاهم میکردن دست به کمر و ایسادم

-هووووو چشاشااااا درویشششششش

ارسام بازوم رو گرفت و کشید

-هوووووو کش نیس هااا حس داره

ارسام-خفهههه شو ابرو برام نداشتی

پشت چشمی و اسش نازک کردم

و دستم رو از دستش کشیدم بیرون بی ادب با ناز سوار ماشین شدم اونم سوار شد

ارسام-میینا خیلی بچه ای

دست به سینه با حالت قهر نشستم بودم و بیرون رو نگا میکردم اونم روشن کرد و رفت سمت ویلا بعد ده دقیقه رسیدیم درو باز کردم و محکم کوبیدم خدوم از صدایش ترسیدم اخخخ جون الان حرص میخوره پیاده شد

ارسام-مگه مریضی؟

طوفان-دفعه آخرت باشه ها بهم میگی برادر من شوهرتم شوهر

-اووو چه غطاطاا

طوفان-نشیده میگیرم

-منو بذار زمین ببینم

طوفان -باشه بابا خوردمت

همین که گذاشت زمین رفتم به سوی مبینا فکر کنم باز تمیزیش گل کرده

-مبینااا بدو میخوایم بریم شهر بازی

مبینا-خاک تو سرت زودتر میگفتی دا

-حالا گفتم دیگه بدو

مبینا -دو دقیقه ای اومدم حاضر شین

-پس من فعلا رفتم

مبینا-گم شو

-لیاقت نداری

پیش به سوی لباس پوشیدن یه مانتو قرمز با شلوار سیاه و شال سیاه پوشیدم و حملههه

زودی اومدم بیرون وای الان من چجوری با ارسام روبه رو شم

بیخیال بابا گوه میخوره هوا بود دیگه

زودی موهامو خشک کردم و بافتم و بعدش به مرحله لباس رسیدممم وایی چی ببوشممم بعد یه ربه انتخاب یه مانتو ابی نفتی با شلوار لی پررنگ و شال سیاه تنم کردم و یه ارایش کمرنگ و رفتم بیرون

ندا-وای مبینا کجا موندی دختر بدو بریمم همه تو ماشین

-وای ببخشید بدو بریم

سلامم بچه ها خوبین؟ خوشین؟ سلامتین؟ چه خبرا؟ منم خوبم خبره خاصی هم نیس و همینطور سلامتتم و حالا میتونین حرکت کنین چیههه ؟

ایلار-مبینا حالت خوبه ؟

-من خوفم تو خوفی؟

لیلا-قاص زده باز

-لیاقت ندارین ایششش

تا پارک حرفی بینمون رد و بدل نشد

رسیدیم پارک تقریبا دیگه چیزی نمونده بود که سوار نشده باشیم من خسته شدم به بچه ها گفتم میرم دست به اب برمیگردم

پسر-سلام خانومی خوبی نفس؟

-ننت جای ما خوبه باشه ما که کاره ای نیستیم

پسر-اونم خوبه امروز شب تنهام میای میشم خانومی

لیلا-خب... .

امیر-خفه شو

لیلا هم حالش گرفته شد

ندا

رسم شوتم کرد تو

-هوووو روانی چته؟؟؟

طوفان-خفه شوووو

-خودت

یه پشت دستی بهم زد دهنم پر خون شد اشک تو چشم جمع شد تا حالا کسی دست روم بلند نکرده بود جیغ کشیدم

-نگه دارررررر روانی

طوفان-اروم باشششششش

-اشغال به چه حقی مو میزنی نگههههههه دار

نگه داشت از ماشین پریدم پایین و دویدم صدای در ماشین اومد هق هق میکردم دیوونه منو زد منو

بازوم از پشت کشیده شد بارون هم میبارید خیس شده بودیم

-ولم کن دیوونه مگه من چیکار کردم؟

طوفان-تقصیر خودته

-ولممممم کن

محکم بغلم کرد بغضم ترکید

-حق نداشتی ولم کن

طوفان-عذر میخوام

-ولم کن

بازوم و گرفت و به زور نشوند تو ماشین زودی نشست و قفل کودک رو زد

-ولم کنننن

بیخیال ماشین رو روشن کرد و سمت ویلا رفت منم دست به سینه به حالت قهر نشستم

مبینا

رسیدیم خونه پسرا خیلی عصبی بودن اوه اوه برا دخترا اشاره کردم جیم بز نیم خواستیم بریم

ارسام-بتمرگین سر جاتون

و افتاد دنبال من اییییی ننه من بدو ارسام بدو رفتم پشت میل اومد روبه روم

-برو گمشو

ارسام-دختره احق میکشمت ابروم رو بردی وحشی

-وحشی هفت جد و ابادته نه صد جد و ابادته

-اختیار داری و جی جون

از عطر مخصوصم زدم اممم عالییه کولم رو انداختم رو دوشم و رفتم پایین همه بودن جز ندا بی تفاوت نشستم رو میل

ندا

تا صبح نخوابیدم اوووف امروز کلاس رو چیکار کنم یه اب به صورتم زدم ندا قوی باش تو کم نمیاری قوی باش رفتم تو اتاق بی حوصله یه ست سرمه ای پوشیدم تو ایینه به صورتم نگا کردم کثافت وحشی لبم پاره شده بود اوخی مامان فدات بشه عزیزم با کمک کرم پودر زخم رو پوشوندم یه خط چشم و رژ کالپاسی زدم بعد زدن عطر م و برداشتن کوله ام اومدم بیرون دخترا حاضر بودن بدون توجه به پسرا رفتم سمت بچه ها حتی نگاهشون هم نکردم

-بریم

از در اومدم بیرون بغضم رو قورت دادم و سوار شدیم امروز هیچ کدوم حوصله نداشتیم

ارسام

خشک شده به در نگا میکردیم

ارشام-اصلا انگار ما نبودیم

طوفان-من چیکار کردم لیش زخمی بود وای خدا

امیر-هه چیشد ارباب

طوفان-امیر حوصله ندارم ها

امیر-شما چیکار کردین؟ لیش پاره بود این تویی طوفان؟

ارشام-وای

ارسام-تقصیر خودشون بود

امیر-واقعا که متاسفم

میینا

سر کلاس هی چرتم میگرفت اه خفلن دا(اه خفه شو دا)استاد رو میگم هااا مثل مگس وز وز میکنه اه

استاد-خانوم وطنی حواستون هست؟

-هاا؟

استاد یه اخمی کرد فک کنم شلوار احتیاج دارم

استاد-خانوم وطنی کلاس جای خوابیدن نیست لطفا بیرون

کوله رو انداختم رو دوشم و رفتم جلو رو به روش

-استاد!!!!!!اد جون ممنون که نجاتم دادی بابای

لبخند ژکوند زدم احساس سنگینی نگاه رو داشتم نگام افتاد به فرهاد پسر شوخ طبع کلاس

فرهاد-فک کنم خانوم وطنی دیشب با اسباب بازی هاش بازی میکردن

ندا-عزیزم مشکلی داری؟

استاد-خانوم بیرون

شونه ای بالا انداختم و رفتم سلف نشستم و کلافه سرم رو بین دستام گرفتم وای خدا من خوابم میاد چیکار کنم؟؟؟کلاس بعدی باید باشم فکر م پرت شد سمت ارسام خیلی نامردی کرد صندلی کشیده شد با تعجب به نیما نگا کردم پسر خوبی بود

نیما-خانوم وطنی اجازه هست چند دقیقه وقتتون رو بگیرم؟

رفتم تو تریپ مبینا خوشگل و با ادب

وجی-اووووو

-خفه دارم مخ میزنم

با نیش باز داشتم نگاش میکردم اوخی الان بچم فک میکنه کم دارم

-بله حتما

نیما-راستشچجوری بگم...خب....

-اقا اریا لطفا راحت باشید

نیما-اگه اجازه بدین با خوانواده مزاحم شیم

-اووووووه شت

خواستگار ننه منو بگیر غش کردم

من غش اخع پسر خوب پسر جیگر اروم اروم این قلب من تاقت نداره با نیش باز داشتم نگاش میکردم احساس کردم یکی نشست پیشم برگشتم یاحضرت فیل و مورچه وعه چرت نگو می ارسام با اخم به نیما نگا میکرد اون بیچاره هم کپ کرده بود صب کن ببینم (هررررررزع)تو گوشم اومد اخم کردم خواستم قشنگ قهوه ای سهله نارنجی و قرمزش کنم که دستم رو گرفت

اوه اخمات تو حلقم دستم رو محکم فشتر میداد

ارسام-اقای اریا شما که به نامزد ارسام رادمنش نظری ندارین؟

کثافت اشغال خواستم دستم رو بکشم محکم گرفت و فشار داد اییییی بیشعور چلاق شدم

نیما-نامزد؟

ارسام-بعله مگه نه عزیزم؟

سرم رو تکون دادم اوخی پسرم ببخشید میام زنت میشم

وجی-به به غیرت

-برو بمیر بابا دستم داغون شد

نیما معذرت خواهی کرد و رف دستم رو محکم کشیدم و با حرص نگاش کردم خونسرد لم داده بود و نگام میکرد

-به چه حقی؟

ارسام-چون زنی

پوزخند زدم

-ببین خوشگله این عقد سوریه زیاد رویا بافی نکن

ارسام-تو ببین دختر جون تو الان زن منی پس لطف کن منو عصبی نکن

-هه زن تو یه هرزه هس؟نه؟

ارسام-من عصبانی بودم حقم داشتم

-ارسام رو مخم راه نرو یادت باشه ازت متنفرمممم

ارسام-عشقم من بیشتر

کوله رو کوبیدم تو سرش رو رفتم تو حیاط خدایاااا صبر بده این چه خریه چرا همه رو چراغ میگره منو لامپ

وجی-اوسکول بر عکس گفتی

-عه واقعا؟

وجی-چرا همه رو برق میره منو چراغ نفتی

-اها وجی جون ممنون

وجی-بلد نیستی زر نزن

-پرو نشو برو گمشو برم گریه کنم خواستگارم پرید الان من چیکا کنم ترشیدم وای مامانم ابجیم بابام سکتته میکنه داداشم صب کن ببینم من که داداش ندارم

با خودم درگیر بودم که یکی زد پس گردنم برگشتم اون کثافت رو فش بدم که نگام افتاد به نیشای باز ندا

-بیشعور ورما(نزن)

ندا-یاخی الیم(خوب میکنم)

ایلار-داجهنم اولین دا فارسی دانیشون(دیگه برین به جهنم فارسی بحر فین)

ندا-باش

نشستم رو نیمکت و مشغول جفتک شدیم پسرا اومدن سمتمون

رسیدن بهمون

ندا پاشد

ندا-پاشین دخترا اکسیژن کم شد

طوفان-بشینین

-پاشین

ارسام-باهاتون کار داریم

طوفان-امشب به طرف روستا میریم برا دیدن پدر بزرگ میخواد عروس هاش و عروس خان اینده رو ببینه

ندا پوزخند زد

ندا-هه خان

ندا

وای عجب روستایی اخرش واسه کارای اینا ما از دانشگاه میمونیم روستاشون خیلی سرسبز بود و هواش تمیز با ماشین به طرف عمارتی رفتیم وقتی پیاده شریم فک منو دخترا چسبید زمین او هههه عجب عمارتی کوفنتون بشه وارد ساختمون شدیم خدمتکارم داره جلو در به مرد بود چشش به طوفان افتاد خم شدم وای یعنی چی

مرد-سلام خان بفرمایید از این طرف

رفتیم تو یه سالن بزرگ و خوشگل چقد خوشگله مبینا دم گوشم.

مبینا-ندا||| اینجا چقد خوشگله

-اراع تابلو بازی درنیار

نشستیم صدای قدم هایی اومد فکر کنم خودش بلند شدیم به پیرمرد با عصا اومد تو از چهرش غرور میبیارید بلند شدیم پسرا دستش رو بوسیدن رفتن سمتش و لبخند زد

طوفان-بیخشید خانومم

کیلو کیلو قند تو دلم اب شد

-باش

بغلم کرد لبخند زدم یعنی من دوش دارم؟ این مرد مغرور رو؟ از هم جدا شدیم

طوفان-به حرفای خانوم جون گوش کن

-پوووف، چطوری؟

طوفان-ندا باید کنار بیای

جدا شد و خودش رو پرت کرد رو تخت عه نگا چه بیخیاله خیلی حرصم گرفت نئل همیشه، عادتت دستام رو زدم به کمرم

-طوفان هان ارباب جوووون یادت که نرفته من همیشگی نیستم من رفتنیم پس نمیتونی این رفتار و عقاید مسخره رو تحمیل کنی
بعدشم حتی اگه زنت هم بودم اینجا نمیومدم ما واسه خونه تن به ازدواج با شما دادیم و دلیل دیگه ای داشتیم

طوفان-چه دلیلی؟

-بورسیه بگیریم بریم خارج

طوفان-عه؟ نه بابا؟ من گذاشتم برو

عصبی رفتم سمتش

-یعنی چی؟

طوفان-یعنی همین

خیز برداشتم سمتش مردیکه نره قول به سینش میکوبیدم که دس نانازم درد کرد اییی ای الهی شکمت چیز شه دراز کشیده بود
دست منم گرفت انداخت تو بغلش دهنم اندازه غار شده بود این جرا اینجوری میکنه؟ با پاهاش پاهام رو قفل کرد و دستاش رو دور
کمرم محکم کردم

-ایییی خفه شدم ولم کن

طوفان-جات همیشه تو بغل منه چه بخوای چه نخوای

این امروز واسم عجیب بود اصلا ادم نیست ایشششش اصلا ناز کشیدن بلد نیست میمردی بگی ندا دوست دارم باید زور بگه
پوووف

یه دفعه پاشد اومد سمتم

طوفان-زیاد به حرفای خانوم بزرگ توجه نکن باشه؟

سرم رو تگون دادم

طوفان-من با پسرا میرم بیرون به زمین ها سر بزوم

-باش

کتش رو برداش و رفت بیرون الهی مامانش نه همین عجوزه قربون قد و بالاش بره هیکلش توپههههه من چقد بی حیا شدم یعنی
امکانش هس دو دقیقه به هم نپریم؟ پوووف به دفعه در باز شد و مبینا مثل خر پرید تو بلا نسبت خر این ادم نمیشه اومد خودش رو
پرت کرد سمت من دنبالش دخترها هم اومدن.

-چتونه شما؟

با ذوق نگام میکردن خل شدن

-خل شدین؟

میینا زد تو سرم و با ذوق نگام کرد

نشستم رو تخت

-چتونه شما مثل جن شدین

ایلار-مارموز

لیلا-بیشعور

میینا-کثافت

-ممنون عزیزان منم دوستون دارم

با متک ها افتادن به جون من بدبخت همه دیگه رو میزدیم و میخندیدیم مگه چن سالمونه اخه ۹سال زیاده؟ یه دفعه در به شدت باز شد و خانوم بزرگ به همراه یه زن اومدن تو اووو اخماش رو نشستیم رو تخت

خانوم بزرگ- این چه رفتار ناشایسته شما عروس خوانواده رادمنش هستین حق ندارین اینکارا کنین و با ابرو ما بازی کنید،تو عروس ارباب تو اصلا حق نداری

هممون بلند شدیم میینا عصبی شد اووووه شتنتت

میینا-ببینید خانوم بزرگ بزرگین و احترام خودتون رو نگه دارین ما اسم داریم میینا ایلار لیلا و ندا بعدشم هیچ جایی این قانون مسخره رو نداریم که نباید بخندی و شاد باشی

پوزخندی زد و با تاسف رد شد از پیشش

خانوم بزرگ-دختره پرو من تو رو ادب میکنم

-خانوم بزرگ حد خودتونو بدونین

اومد رو به روبه روم

خانوم بزرگ-هههه اینطوری عروس خانوم؟تو زن ارباب این روستایی شرم کن

-یواش یواش دارم عصبی میشم

کنار زدمش و رفتم بیرون صدای دادش اومد

خانوم بزرگ-من شما دو تا رو ادم میکنم صبر کنید شوهراتون بیان

سمت اتاق میینا رفتم و درش رو باز کردم و پریدم تو رو تخت بود پریدم رو تخت بیچاره سخته کرد

مبی-ایییی سقط شی کثافت عصبی شیرم خشک شد الان جواب بچه هام رو چی بدم؟

-میینا!!!!

میینا-ند!!!!!!

-میینا!!!!!!

میینا-ندی ندیسن؟(چته چی میگی؟)

-میینا جورسن پیشی نع ایش جورور؟(میینا فکر میکنی پیشی چیکا میکنه؟)

میینا-هساد یاتیب(هیچی خوابیده)

-پاشو بریم

میینا-کجا؟

-روستا رو بگردیم پاشو

میینا-افرین

بدو رفتم تو اتاق یه شلوار لی جذب نفتی با پوشیدم یه تیشرت سفید پوشیدم و از روش روی طوری نفتی رو که تا مچ پام بود رو پوشیدم و جلو باز به به موهام بستم یه شال نفتی هم سرم کردم ال استار های مسکیم رو پوشیدم به خط چشم و رژ جیگیری زدم عالییه

یه بوس واسع خودم تو اینه فرستادم بعد برداشتن گوشیم اومدم بیرون

میینا

پاشدم قشنگ بدونه قرررش دادم خب بسه رفتم جلو اینه موهام رو بافتم یه شلوار تنگ کرمی پام کردم یه مانتو خوشمیل کوتاه صورتی هم پوشیدم یه شال کرمی و کفشای اسپرت سفیدم یه ریمیل و رژ صورتی زدم پریدم بیرون سمت اتاق دخترا رفتم خواب بودن ندا رو پایین دیدم

-خوابین

اومدم تو خیاط خداروشکر اون عجوزه جادوگر نبود والا همین که خواستیم از در عمارت رد شیم یکی از اون نره غول ها جلوم رو گرفت

نره غول-شما حق ندارین خارج بشین؟

دستام رو زدم به کمرم

-هوووو اقاهاه بکش کنار من زن نوه این عمارتم

ز ااااارت

نره غول-شرمنده من نمیتونم همچین اجازه ای بدم عروس خانوم ها برگردین داخل عمارت.

ندا-یعنی چی؟ من زن ارباب اینجام ای نادون حد خودت رو بدون

ندا رو باش انگار زن ناصر شاهه

خخخخ دیوونه شده کثافت نداشت که نداشت دزدکی رفتیم پشت عمارت دیوارش کوتاه بود

ندا-حالا واجبه بریم؟ میوفتیم پامون میشکنه ها

-زر نزن من میرم بعدش تو بیا

پریدم رو دیوار واسم مثل اب خورن بود از بچگی مثل میمون بلا نسبت بالا میرفتم از درخت و..... پریدم اونطرف

-تزول گیز(دختر زود باش)

ندا-جلدیم(اومدم)

چن دقیقه بعد اومدم

-بدوووووود

میینا

به به عجب روستایی تو روستا همه یه جور عجیب نگامون میکردن و ااا

ندا-میینا ما شاخ چیزی نداریم؟

-بیووو

ندا-په اینا چرا اینطوری نگاه میکنن؟

میینا-عاشقمون شدن

ندا-هووووم

سمت یکی از باغ ها رفتیم یه دریاچه خوشگل و تمیز هم داشت ندا ولو شد رو زمین نفس عمیقی کشیدم و هوا درون ریه هام فرستادمم هوووم عجب هوایی نشستم پیش ندا

-ندا

ندا-هوممم؟

-چرا طوفان انقد جدی هست؟

ندا-فهمیدی به منم بگو

-خیلی خشن و خشکه

ندا-دیوونست ولی پسرا خوبن

-کجاش خوبه ارسام منو دیوونه کرده

ندا-بابا باز این ارسامه یه لبخندی کوفتی چیزی میزنه این طوفان دلیل شده اون پوزخندش گوشه لبشه

میینا-اهوووو

طوفان

برگشتیم عمارت اه بی حوصله بودم متوجه رنگ پریدگی نرجس و عصبانیت خانوم بزرگ شدم

-سلام من خستم میرم اتاقم

خانوم بزرگ پاشد

خانوم بزرگ-طوفااااا

-بله؟

خانوم بزرگ-این زنه شما دارین؟اره ارسام؟تو چی طوفان؟زن ارباب این روستا چرا باید تا الان بدون اجازه بیرون باشه ببین ساعت چنده هشت شبه

اخمای منو و ارسام رف تو هم

ارسام-خانوم بزرگ یعنی چی؟

-میشه درست توضیح برین

خانوم بزرگ-هه عروس های خاندان بزرگ رادمنش فرار کردن

فریاد کشیدم

-چییییییییی؟

ارسام-چه غلطی کردننن؟

-اکبرررررر اکبر

بدو بدو اومد خیلی عصبی بودم وای از دست تو ندا دعا کن دستم بهت نیفته می کشمت دندونام رو روهم فشار دادم دختره خیره سر

اکبر-جانم اقا؟

اگه هی گوشیم خاموشه واسه ندا هم خاموشه

ندا-وایییی خاک تو سرمون الان چجوری برگردیم؟

-زدم تو سرش

-خیلی اسکلی اه پاشو بریم شبه بخدا ارسام و طوفان جرمون میدن

ندا-من نمیام طوفان منو میکشهو

-غلط کرده مگه بی صاحبی؟ گمشو یالا

پاشد دستش رو گرفتم و از باغ اومدیم بیرون که پنج تا از اون نره غول ها جلومون رو گرفتن یا حضرت فیل چیز خوردم

ندا-می....میینا ..اینا کین؟

-خفه شو چه بدونم؟

همون نره هول که نداشت بریم بیرون اشاره کرد سمت ما

نره-اینا هستن بگیرنشون

دوتاش بازو منو گرفت دو تاش واسه ندا رو

-هوووو یابو ولم کن

ندا-هووووشهههه چته شما؟ ای دستم

پرتمون کردن تو ماشین عجب استقبالی ای جوووونم

ندا

جلو در عمارت نگه داشت من نمیاممم منو میکشه میینا خیلی خونسرد رفت تو اووووف کثون کثون بردن سمت سالن

نره-ارباب پیدااشون کردیم

ویییی چشاش چه قرمزه ازدها که میگن اینه ایا؟

یورش آورد سمتم که میینا وایساد جلوم اخیش به خیر گذشت

طوفان-برو گمشو اونور من تورو ادم میکنه دختره احمق

-خودتی

ارسام با سرعت اومد و دست میینا رو گرفت و کشید طبقه بالا اونم فقط جیغ میکشید نگام به طوفان افتادم واقعا ترسناک شده بود رگ گردن و شقیقه متورم شده بود یا حضرت فیل منو میخوره عقب عقب میرفتم محکم بازوم رو گرفت اییییی بازوم له شد

-اییییی ولم کن

طوفان-ادمت میکنم

بعد منو کشید طبقه بالا مثل کش

-هوووو ولم کن حق نداری به من دست بزنی

در اتاق و رو باز کرد و پرتم کرد تو اتاق و درو قفل کرد عقب عقب رفتم وای خدا اگه بزنه چی غلط کرده مرتیکه نفهم اب دهنم رو قورت دادم به سمتم یورش آورد و شونه هام رو گرفت و محکم فشار داد

-اییییی

طوفان-کو او زبونت،هااااا؟

-داد نزن

خیره هم بودیم محو چشای تیله ایش بودم

طوفان-مگه تو بی صاحبی هااا؟

از صدایش ترسیدم بدبخت حنجرت جر خورد مثل چی ازش میترسیدم

-به تو چههههههه؟هااا؟

طوفان-احمق من شوهرتمممم تو زن اربابی

-مرده شور همتون رو ببرن تو شوهر من نیستی

یه دفعه ولم کرد و لبخند خبیثی زد بعدش شد پوزخند وای خدا نکنه

یکی اون میومد جلو من میرفتم عقب

طوفان-امروز میفهمی شوهرتم با نه؟

با خشونت منو انداخت دو تخت گریه میکردم

-ترو خدا طوفان ولم کن غلط کردم

یورس آورد سمت لباسام و

اشغال هر چقد التماسش کردم نشد منو کشت احساسم روحم رو کشت همه چیزم رو ازم گرف با درد زیر دلم از هوش رفتم و چشمم تاریک شد

مبینا

پرتم کرد تو اتاق

-هوووو چته وحشی

اومدم سمتم و بازوم رو گرفت دستش

ارسام-کدوم گوری بودی؟هااا؟

-به تو چههههههه؟رفتم دوس پسرم رو ببینم.

با برق سیلی جاخوردم بهش نگاه کردم صورتش قرمز بود و رگ هاش متورم اشک تو چشم جمع شد

-ببشعورررر چه حقی منو میزنی؟من با ندا تو دریاچه بودیم خیلی پستی ازت متنفرمممممممم

رفتم تو حموم و درو قفل کردم نه مبینا نشکن نذار به خاطر این اشغال اشکت در بیاد با حرص اشکام رو پاک کردم اب رو باز کردم.....

بعد یه گریه شور لباسام رو با یه تاب و شلوار خرسی سبز عوض کردم اومدم بیرون ارسام رو تخت دراز کشیده بود و دستش رو چشانش بود یه نگا به ساعت کردم 12شب بود موهام رو با ششوار خشک کردم با حرص رفتم سمت تخت و بالشتم رو برداشتم که مچ دستم رو گرفت و پرتم کرد تو بغلش و محکم با پاهاش پاهام رو قفل کرد و دستاش دور کمرم

-اههههههه ولم کن.

ارسام-هیس بخواب

-وللمممممممم کن عههههه

ارسام-هر کاری کنی تو بغل من میخوابی جات اینجاست

دلم قبلی ویلی میرفت مبینا احمق نشو بهت سیلی زد باز تقلا کردم اونقدر تقلا کردم خسته شدم همینطور تو بغلش چشم گرم شد خوابیدم
ایلاز

بلاخره ساعت 11:30 اومدن اوووو چقد هم پسرا عصبی بودن ما هم که شام نخورده رفتیم تو اتاق اخهههه یعنی چی تو یه اتاق رو یه تخت هوووووف ای خدا بگم چیکارت کنه مادر فولاد زره من الان باید ور دل ارشام باشم اخهههه؟ دست به کمر زل زده بودم به تخت ارشام اومد و بی توجه رفت حموم وقتی بی توجهی میکنه میخوام چشاش رو دربیارم مرتیکه میمون اههه به من چه؟ نشستم رو تخت و گوشیم رو برداشتم همین موقع کامیار زنگ زد اخهههه خدا من به این چی بگم
کامیار پسر خالمه که ازم خواستگاری کرد و منم جواب منفی دادم

-بعله؟

کامی-سلام ایلاز

صداش لرزش داشت انگار بغض کرده بود

-سلام کامیار خوبی؟

کامی-نه تو منو کشتی مال یکی دیگه شدی ایلاز نمیبخشم

-کامیار من...

گوشی از دستم کشیده شد نگا کردم اووو مگه این حموم نبود چه عصبی هم هست

ارشام-لطف کنین مزاحم زن من نشین بای

گوشب رو تق قطع کرد جلال خالق مگه این حموم نبود پنج دقیقه هم نگذشت موهاش خیس بود

ارشام-یه بار دیگه با این حرف بزنی میکشمت

-باشه بابا نخور منو

دراز کشید رو تخت

-اوووو کجا؟ بپر رو کاناپه

ارشام-عزیزم خفه شو اعصاب ندارم

-ایشششش

لباسام رو عوض کردم و رفتم رو کاناپه مثل بچه ادم کپه مرگم رو گذاشتم

ایلا

از وقتی اومدیم تو اتاق دوتامون ساکت بودیم لباسامون رو عوض کردیم بالش رو برداشت رو رف رو کاناپه اوخی چه با فهم و درک منم مثل ادم خوابیدم

ندا

چشام رو باز کردم زیر دلم وحشتناک درد میکرد اخخخ من چم شده؟ یاد دیشب افتادم نه نه امکان نداره ولی با وضعیت ثابت شد خدایاااا من داغون شدم بهم تجاوز کرد خدایااااا منو بکش به مرز جنون کشیده بودم میکشمت

-طوووووفان

پرید رو تخت هق هق میکردم

طوفان-چییه؟ درد داری؟

عروسی رو زود بگیریم جهزیه و خونه هم که تو تهران هست و آماده منم قبول کردم هه بدبخت فک کرده میبخشمش عمرا اگه حتی دوش داشته باشم اره من دوش دارم

اشک تو چشم جمع شد چرا اون کارو باهام کرد چرا احساسم رو نابود کرد

مبینا

بورسیه هم قبول شدیم دو روز هم بخاطر عروسی ندا برگشتیم تهران

ندا

امروز مثلا عروسیم بود کارم تو ارایشگاه تموم شد لباسم محشر بود مثل ملکه ها شده بودم پوزخند تلخی زدم هه 80

ارایشگر- عزیزم پاشو لباست رو بیوش

زن اووه مثل یه رادیو خراب فقط حرف زده و مخ منو خورده اه بی حرف پاشدم لباسم رو به کمک شاگرد پوشیدم این روزا خیلی کم حوصله و افسرده شدم دلم واسه خودم تنگ شده همش تقصیر طوفانه هیییی خدا ارایشگر پرده رو از اینه برداش خشکم زد خدایا این منم؟ چقد عوض شدم ارایش ملیح و زیبایی رو صورتم بود لباس عروسم یه لباس پف دار پرنسی بود که دنباله اش خیلی بلند بود و دکلته بود و فیت تنم عالی بود موهام رو به زیبایی شنیون کرده بود یه تاج خوشگل سفید هم زده بود واقعا محشر شده بودم دخترا با سرو صدا اومدن تو ارایشگاه نگاه همشون رو من میخ شد مبینا اومد جلو

مبینا- اوووو زشتوک چقد خوشم شدی

ایلار- ایول بابا عجب عروسی

لیلا- اووووو

-شما ادم نمیشین

مبینا بغلم کرد

مبینا- عزیزم شوخی کردم خیلی خوشگل شدی

ایلار- فک کنم طوفان غش کنه

لیلا اومد بغلم کرد ایلار هم خودشو انداخت تو بغلم

لیلا- دخترا قول بدیم از هم هیچوقت جدا نشیم باشه؟

هممون تایید کردیم در باز شد و فیلم بردار اطلاع داد طوفان داره میاد شنلم رو پوشیدم دخترا کنار رفتن و طوفان وارد شد قلبم به تپش افتاد و محکم خودشو به سینم میکوبید درسته بهم تجاوز کرده بود ولی من دوش داشتم این مرد عشق من بود تو اون کت و شلوار مشکی دامادی خیلی زیبا شده بود موهای خوش حالتش رو به یه طرف داده بود نگاهش به من افتادو خشکش زد اومد جلو خم شد و عمیق پیشونیم رو بوسید و نفهمید با قلب بی قرار من چیکار کرد نفهمید منو بیشتر عاشق خودش کرد

فیلم بردار هم کارش رو میکرد دسته گل رو بهم داد و دستم رو گرفت و رفت بیرون با کمکش سوار ماشین شدیم و بی حرف روشن کرد دخترا هم با شوهراشون اومدن

احساس عجیبی دارم اصلا باورم نمیشه که از این به بعد طوفان برا منعه

طوفان دستمو تو دستش گرفت رو دنده گذاشت منم که ندید پدید احساس کردم فیوزه بدنم پرید با هر زحمتی بود سیماشو وصل کردم تا سوتی ندم

خشکش زده بدبخت حق داره خیلی عوض شدم ماشالا به خودم (چشمش کور شه هر کی بخواد چشم بزنه) به هر جون کندی بود با عرعر کردن فیلم بردار بالاخره رسیدیم (وای اسمع اونجا چی بود یادم رفففف اههه وای داره میاددد راه ترافیکهههه لعنتیییی اهااا جلو تصادف شدههه نمیرسهههه پلیسم که راهو بستهههه وایییی اهاااا حرکت کرددد الان میرسع ایش خب به خودتون یه زحمتی بدین پیدا کنین خب همون جایی که عکس میگیرن اهااا انلیه... یوهووو من چقد مخ پیدایدم ماشالا به خودم چشمتون دربیاد نه در نیاد پوله دیه ندارم خب خب بستونه دیگه خیلی از سخنان ارزشمندم بهره بردین دیگه مزاحم نشین بایییی کانتنتت با تشکر از شماهایی که میخونین (مبینا)

ارسام-میینا ساکت شو پدر بزرگمه

شونه ای بالا انداختم انگار من گفتم عمته والا پسره احمق من میگم بدم میاد ببین تورو خدا با چشماشون میخوان منو بخورن
ایشششش

خو چیه؟ چرا اونجوری نگاه میکنه؟

به زور بازو عزیز تر از جانم رو گرفت و کشید سمتشون

ارسام-سلام اقا بزرگ سلام خانوم بزرگ خوبین؟

خانوم بزرگ-ممنون پسرم ولی ظاهرا زنت ادب نداره

-نه عزیزم ادب دارم ولی شما زیادی گیر میدین و.....

با چشم غره اراسم دهنم رو بستم یعنی خاک تو سرم که بلد نیستم یکم عشوه خرکی بیام اووووف پسره جلبک

محکم زدم به کمرش الهی فک کنم نفسش رفت

-عشقم من میرم فعلا

بابای کردم و رفتم

زیر لب غریدم

-مرتیکه جلبک اه اه

رفتم سر میز دخترا ایلار میمون خیلی خوشکل شده بود یه لباس بلند فیروزه ای پوشیده بود که حجابی بود خیلی هم خوشکل شده
بود کثافت لایلا هم یه تاب و دامن خیلی شیک مجلسی قرمز پوشیده بود

دستاشون و گرفتم

-بدو بیییییی بریم قر بدیممممم

اهنگ اذری (سنی دیلر) رو گذاشتیم و سه تایی با مهارت قر دادیم

اها اها قرش بده یو ها یوها

پسرا میخ ما بودن اوه پسرا با چشمای اژدها نگامون میکنن والا خو چیه میخواستن بشینیم و به قیافه کج و کولشون نگا کنم

بعد اتمام رقص تعظیم کردیم که صدای دست و سوت بالا رفت

میینا-

وایی اینا چرا این شکلی شدند (فک کنین چشا قرمز انگار خون لخته کرده عصبانیت تو صورتشون موج میزنه بعد دندوناشونم
که رو هم فشار میدن)

میینا-فک کنم باید پول خرج کنیم

لایلا-پول؟؟

-ارح دیع پول ... پ و ل

اوکی شد؟

ایلار-برا چی اخ؟

-برا دندونایه اون سه تا هرکول

بعدم بلند بلند خندیدیم یه هویی از پشت یه نفر زد به شونم یا ننه قاسم یعنی ریدم تو خودم

هر سه منظم و مرتب و مثل ادمی که تو صغه نونواییه و ایساده بودن پشتم خاک تو مماغم الان حرفای ارزشمند و گرانبها مو شنیدن

بشنون اصلا دوس داشتن فال گوش و اینمیستادن

-وای سلام شما جننا اینجاییین یه دری چیزی بزنین شاید ما این تو لخت باشیم

ارسام-میینا ساکت شو یکم حیا کن وسط تالارمیخوای لخت بشی چشمم روشن

-استپ کن باهم برونیم اولاً دوس دارم بحرفم و همه ازم فیض بیرن بعدش حیارو من قورت دادم رفته بهتره حیایه جدیدی برام بخری هرچقد گرونتر بهتر الکی نباشه ها جنس خارجی بخر خب بعدشم اره میخوام لخت بشم تو رو سنع نع؟ چشممت چراغونی

بعد دسته بچه هارو گرفتم و رفتیم سمت عروس خانوم

ندا۰۸

-طوفان بدجوری نگران دخترام دعواشون نشه

طوفان-نه بابا ببین میینا چقد فک میزنه الان توضیح میده اشتی میکنن

-هوای فک چیه صحبت میکنه دوما میینا م و ایساده اونجا توضیح بده یک غروری دارع لشکر چنگر چیع اون پیشش پاهاشو میبند

طوفان قهقهه ای زد

طوفان-ایول بابا

-بعله بعله

میینا یورش آورد سمتم که فک کنم ریدم وحشی امازونی

میینا-اییی بترکی ندا چته ???

-زهر خر روانی امازونی قلبم افتاد تو شرتم

طوفان سرفه کرد

طوفان-اهم اهم

میینا محکم زد رو پشتش کنه فک کنم بدبخت فلج شد

غریدم

-مازونی شو فرم رو کشتی

میینا-میام اون گیسات رو میکشم ها

-با دندونام میدرمت

دوتامون یه نگاه به هم کردیم وزدیم زیر خنده بخند کی نخند طوفان هم سری از تاسف برامون تکون داد

میینا دست و منو طوفان رو گرفت وکنار گوشم

میینا-ندوش جونم الان صحنه رمانتیک میشه یه ماچ خوشگل ازش بگیر

-ای حناق

هلمون داد وسط اهنگ اروم و زیبایی شروع کرد به خوندن

(حوصله ندارم به شما چه اخه اهنگش چیه؟والا)

دستاش رو دور کمر باریکم حلقه کرد منم دستام رو از گردنش اویزون کردم فاصلمون بند انگشت بود محو چشای هم بودیم

هماهنگ میرقصیدیم اخرش اهنگ منو رو دستش خم کرد و پیشونیم رو بوسید

زمزمه کرد

-دوست دارم روانی من

-منم دوست دارم طوفان من

بلندم کرد و بغلم کرد خیلی خوشحال بودم من عاشق طوفان هستم مطمئنم خیلی دوشش دارم بدون اون زندگی پوچه

ایلاز

ندا و طوفان رو گذاشتیم او خونه شون و داریم میریم ویلا ارشام دخترا هر کدوم با شوخر هاشون میرن خونه اونا خیلی خسته بودم و پام درد میکرد به پشت صندلی تکیه دادم و چشمام رو بستم

ارشام-اووو خسته شدی؟

-اره خیلی

ارشام-منم بودم اون همه میرقصیدم خسته بودم

سرم رو بلند کرد با په تا ابرو نگاش کردم

-الان داری تیکه میندازی؟

ارشام-نه

-اوکی

دوباره تکیه دادم به صندلی بعد پنج دقیقه ماشین و ایساده چشمام رو باز کردم جلو به عمارت بزرگ با نمای سفید و زیبا در و باز کردم و پیاده شدم و دنبال ارشام رفتم تو همه رفته بودن برا خواب فقط مامان ارشام بود

مامان-خسته نباشین عروسم برو تو طبقه بالا اتاق ارشام لباساتو عوض کن

چشمی گفتم و رفتم بالا در به اتاق رو باز کردم فک کنم خودشه به اتاق سرمه ای که بالا تخت به عکس خوشگل از خودش گرفته الهی فداش شم عشقم چه خوشگله هه عشقم خودمم هم نفهمیدم کی شد عشقم

اتاق ساده و شیک و تمیزی بود کلا سورمه ای چمدون رو آوردن اینجا پس فردا هم راهی شیراز میشیم هشت نفره به شلوار معمولی و تیشرت برداشتم و پریدم حموم بعد به حموم داغ که چسبید اومدم بیرون و لباسام رو پوشیدم

مبینا_

اخشششششش بالاخره عروسی تمومید به نظرم چند روز از ارسام دورباشم بهتره چون تنها گیرم بیاره جنازم رو اقبانوسا شناوره

چون خانواده ما و ندا اینا صمیمیین مامان و بابای منم اومدن

-سلام بر بهترین و مهربانترین و نیکوکارترین و فداکارترین و خسته و عاشقترین و خوشتیپترین پدررر ووو مادررر دنیااا
چه خبرا خوب هستین؟ ممنونم منم خوبم چه خبرا؟ هیچ سلامتی میگذرونیم با بدو خوبه زندگی اگه این بچه هام بذارن اه نمیدارن که اون غلامعلی ممدحسین قلو شوهره دلیل شدمو میگم معلوم نیست کجا رفته منو با اینهمه بچه قدو نیم قد تنها گذاشته اینام که یکی از یکی بدتر

و ایبیبی شمام حرف بزنین دهنم کفید

سرمو که بالا بردم با نیمی از جمعیت قرمز شده از خنده مواجه شدم منم که خواستم کم نیارم

_بخندین جمعیت خودتونو کنترل نکنین ضرر دار

و همانا شللیک خنده به وحشتناک جمعیت وامونده به طرف

صبح با سردرد از خواب پاشدم ساعت هفت صبح بود دیشب هم با اون لباسا خوابیدم با کرختی پاشدم و خودم رو پرت کردم تو حموم و بعد نیم ساعت اومدم بیرون یه سارافون و شلوار مشکی پوشیدم هوووف خدایا ببین کارم به کجا رسیده موهام رو سشوار کشیدم و بستم چون داماد ها هم بودن باید حجابم رو رعایت کنم از پله ها رفتم پایین قوی باش مبینا نذار خوانوادت ناراحت بشن همه داشتن صبحونه میخوردن

پریدم جلوشون

-سلامممم عخش های من خوبین؟ خوشین منم خوبم صبح همتون بخیر صبح منم بخیر اوووف چقد فک زدم

همه زدن زیر خنده

ایا خنده دار بود؟

بابا-بشین دخترم صبحونت رو بخور ساعت 1 ظهر پرواز داری

بغض کردم ولی نشون ندادم نفس عمیقی کشیدم و نشستم صبحونه رو خوردم

چند تا لقمه به زور پایین رفت اب میوه ام رو نوشیدم که بلند شدم

-من میرم حاضر بشم باید با دخترا حرف بزنم

فقط سری تکون دادن

رفتم بالا و زنگ زدم به ندا بعد چند تا بوق با صدای خواب الود برداشت سعی کردم بغضم رو قورت بدم

-سلام عخشممم

ندا-سلام و درد خیلی روانی هستی دیوونه الان میزنکنن اخه؟

-عسیسم درد ندارم؟

ندا-وایی مگه این طوفان گذاشت تا صبح بخوابم ای کمرم

پقی زدم زیر خنده انگاز تازه متوجه شد چی گفته

ندا-هییی خاک تو سرت مبینا الاغ

ندا-اجی ساعت 8 صبح حاضر باش میام دم در خونتون موضوع مهمی رو باید بهت بگم

و قطع کردم همینطور زنگ زدم به ایلار و لیلا

بماند که چقدر فش خوردم

نفس عمیقی کشیدم و موهام رو بافتم به شلوار مشکی تنگ با مانتو جلو باز مشکی پوشیدم کیف و کفش سفیدم رو هم برداشتم و پام کردم شال سفید با رگه های مشکی سرم کردم و نصف موهام رو دادم بیرون رفتم جلو ایینه برا بی روح نمودن صورتم یه ریمیل و برق لب زدم و عطر مم زدم سوئیچ رو برداشتمگ و رفتم پارکینگ و سوار شدم چه زود یه ساعت شد دم در خونه ندا وایسادم و تک بوق زدم که اومد و نشست

ندا-سلام خوبی؟ به زور از زیر طوفان فرار کردم

-ممنون

ندا-مبینا حالت خوبه؟

-اره

ندا-چیزی شده؟

-اره

بلافاصله نگران شد

ندا-چیشده؟؟؟؟

-میفهمی

لیلا و ایلار هم سوار کردم و رفتم به یه کافی شاپ خلوت و طبقه بالا نشیتم و سفارش قهوه و کیک دادیم

-بچه ها باید یه چیزی بهتون بگم

من دیروز.....همه چی رو به خوانوادم گفتم و امروز ساعت 1ظهر پرواز دارم

ایلار-ب...به...ک...ک...کجا؟

سرم رو پایین انداختم

-المان

لیلا-بورسبه؟

-اره

ندا-میینا خواهری از چی فرار میکنی؟

-هیچی

ندا-میینا دوشش داری

-اره عاشقشم ولی نمیتونم تحمل کنم ندا عشق دست و پای منو میبندد من زنی نیستم که برا زندگی و شوهر باشه

ایلار بغض کرد

لیلا-ولی سه ماه وقت داری

-یکم برام بهتره از اینجا دور باشم

ایلار-دللتگت میشیم روانی

بعد زد زیر گریه منم گریه گرفت چهار تامون هم رو بغل کردیم و گریه کردیم خوبیش اینه کسی نبود

ندا-میینا خیلی دوست داریم

-منم دوستون دارم بهتون زنگ میزنم دخترا لطفا از رفتن من چیزی به پسررا و ارسام نگین

سرشون رو تگون دادن

لیلا

تو فرودگاه بودیم هممون یه جور ناراحت بودیم و پسررا رو دست به سر کردیم میینا با به چمدون حاضر بود اول با خوانوادم
خداحافظی کرد و اومد سمت ما

ندا رو بغل کرد

میینا-مواظب خودت باش عزیزم

ندا هم زد زیر گریه

ندا-دوری ازت سخته رسیدی خبرم کن مواظب خودت باش

تو بغل هم کلی گریه کردیم پروازش اعلام شد و بابای کنان رفت و ناپدیدشد کاش نمیرفت

میینا

گریه کنان سوار هواپیما شدم و سرم رو تکون دادم به صندلی اومدنی برگه طلاق رو امضا کردم همه چی تموم شد و قراره
المان پیش پسر عم و دکتره باشم هندنزفری رو داخل گوشم کردم و اهنگ سحر خستم رو پلی کردم

بازم توی تاریکی شب

توی این خونه تنهام مثل شب های قبل

بازم دیگه بیخوده حرفام

مثل تک تک درد دام ریختمشون ته خط

چقد این روزا دلت شلوغه

چقد سخته که ببینی دروغه

اونی که یه روز بهت میگف عشقم

واسه من دیگه معنی نداره

عشقی که تهش غصه بیاره

بهتره دیگه بیوفته از چشمم

خستم من دیگه از همه خستم

من در قلبم و بستم

از این به بعد تنهام

میرم یه جای دیگه که شاید

بتونم اونجا راحت کم کنم از دردام

ندا

رفت خواهر من رفت با دخترا تو کافی شاپ بودیم و هممون ناراحت

ایلار-دلم برا خل و چرت هاش تنگ میشه

لیلا-دلم واسه دیوونه بازی هاش تنگ میشه

عصبی داد زدم

-تمومش کنین مگه مرده؟رفته برای درس برمیگرده میاد

دوماه بعد

ندا

دو ماه از رفتن مبینا میگذره ارسام در به در دنبالشه ولی پیداش نکرد باهام تماس میگیره فک کنم خوشحاله سعی میکنه یعنی منم
زندگی خوبی دارم عاشق طوفانم هستم و یه نی نی کوچلو تو راه داریم و فقط من میدونم خیلی خوشحالم امروز میخوام عشقم رو
سوپرایز کنم صدای بستن در اومد

وایییی من استرس دارم

با هیجان رفتم بیرون

-سلام عشقم خو... .

حرف تو دهنم ماسید

شوری خون رو تو دهنم حس کردم بهت زده نگاه به طوفان کردم چشاش قرمز بود و تو دستش چند تا عکس

طوفان-هرزه اشغال بیشعور کثافت جنده عوضی از خونه من گمشو بیرون

زمزمه کردم

-طوفان

موهام رو از پشت گرفت و کشید

اشک تو چشم جمع شد

طوفان-همین الان چمدونت رو جمع میکنی و میری خونه پدرت

(راستی ندا انتقالی برا تهران گرفته بود کلا همشون اومدت تهران)

-اخه چرا؟

موهام رو ول کرد و عکس ها رو کوبید تو سینم عکس ها پخش شدن

مات زده نگا کردم

چی...چی...چی اینا چیه من تو بغل یه پسر غریبه اونم لخت

امکان نداره نه نه

رفتم سمت طوفان

-طوفان به خدا دروغه فتوشاپه من... من کاری نکردم

نعره کشید

طوفان-بیر زنیکه هرزه بیرررررررررررر از خونه من گمشو بیرون

چشم رو بستم و قطره اشکی از گوشه چشم چکید

-باش میرم ولی پشیمون میشی بدجور هم پشیمون میشی

خودم رو به اتاق رسوندم دستم رو گذاشتم رو شکم

-مامانی اروم باش عزیزم من نمیذارم تو اینجا باشی نمیذارم

چمدونم رو جمع کردم و لحظه اخری نگاهی به عشقم کردم که بهم گفت هرزه لبخند تلخی زدم

-خداحافظ عشقم

در و بستم اشک هام جاری شد

خدایا چرا چرا عذاب میدی اون کیه چرا سوار تاکسی شدم و رفتم هتل اتاق گرفتم و رفتم تو اتاق و با دستای لرزون شماره مبینا رو گرفتم

مبینا-سلام عخشم

-مبی...نا

مبینا-چپشده ندا؟خوبی؟طوفان جیزیش شده؟

-نه..نن.نه

مبینا-اروم باش توضیح بده

از اول تا اخر با هق هق توضیح دادم برایش اونم پا به پام گریه میکرد

مبینا-فدات شم گریه نکن میارمت پیش خودم باشه؟با اولین پرواز میام

خداحافظی کردیم و قطع کردم کمی اروم شدم باید با داداشم حرف بزنم شمارش رو گرفتم

-سلام داداش خوبی؟

داداش-سلام عزیزم تو خوبی؟ طوفان خوبه؟

-نه داداش میشه بیا تهران

داداش-من الان تهرانم چپشده؟

-ادرس هتل رو برات میفرستم بیا

قطع کردم ادرس رو فرستادم بعد یه ساعت زنگ در خورد درو باز کردم و خودم رو تو بغل داداشم انداختم و زدم زیر گریه

همه چی رو بهش گفتم دروغمون عکسا حمله گیم

داداش-من اون مردک رو میکشم

-نه داداش من قراره با مبینا برم المان خودت میدونی بوریسیه دارم میخوام بچم رو بردارم و برم نمیخوام بچم اینجا باشه داداش
طلاقم رو بگیر مبینا میاد منو ببره بعد رفتم به مامان و بابا بگو از وجود بچم به کسی چیزی نگو نمیخوام بدونن حتی طوفان در
حقم بد کرد اعتماد نداشت میرم داداش میرم تا بجنمگم برا بچم

بغلم کرد و همراه من گریه کرد

مبینا

با اولین پرواز خودم رو به ندا رسوندم در اتاق رو زدم که باز کردم محکم بغلش کردم رفتیم تو تو بغلم یه عالمه گریه کرد خدا
لعنتت کنه طوفان خواهریم باردار بود شب کنار هم خوابیدیم

صبح بیدار شدم کش و قوسی به بدنم دادم

ندا-اه اون دستات رو بکش نفله

-پاشو خرس تنبل

چشمات رو باز کرد

ندا-ساعت چن پروازه؟

9-

ندا-باش

بغلش کردم

-عزیزم ناراحت نباش فدات شم میریم اونجا یه زندگی تازه رو شروع کنینم باشه؟

سرش رو تکون داد

خدا لعنتت کنه طوفان که زندگی خواهریمو به بازی گرفتی

-ندایی چند دقیقه بشین خونه من یکم کار دارم بیرون برم و پیام

ندا-باشع گلم راحت باش برو

-میسی

زودی یه تیپ سر تا پا سیا زدم حوصله ی رنگی نداشتم و یه ارایش کمرنگ کردم و از هتل خارج شدم

تو هر خیابون خاطره داریم کاش برمیگشتیم اون روزا روزایه بدون درد غم

ادرس جایی که طوفان اونجا مشغوله رو میشناختم سوار تاکسی شدم و ادرس رو دادم

اقاهع-خانوم رسیدیم

-ممنونم

-سلام اقا خوب هستین؟ من با اقا طوفان کار دارم هستن؟

نگهبان-بله دخترم هستن

-ممنونم

سوار اسانسور شدم موزیکش پیچید تو فضا رسیدم طبقه چهارم

-سلام اقا طوفان حضور دارن؟

منشی-سلام خانوم بله هستن فقط با برادرشون دارن صحبت میکنن گفتن نمیخوان کسی مزاحم بشن

-یکش کنار بابا

رفتم سمت در اول که کسی توش نبود در دومی رو خواستم وا کنم که هم زمان از اون ورم وا شد و ما همینطور متعجب به هم زل زده بودیم زودی به خودم اومدم نه نمیتونم دیگه بسته

-سلام

دیدم این همینجوری وایساده هلش دادم عقب و وارد شدم

-سلام اقا طوفان میتونم باهاتون صحبت کنم/

یه نگا به ارسام کرد و گفت -بفرما

-تنهایی

اونام فهمیدن سر خرن رفتن بیرون بدون هیچ حرفی

-ببین اقا طوفان به خواهر من اونهمه حرف و تهمت زدین چیزی نگفت فقط کشید کنار ولی من یکی نمیذارم حقیقت پایمال بشه میفهمی نمیذارم ندا اگه هرزه بود وضعیتش اینهمه داغون نبود به خاطر چی به خاطر تو تویی که حتی فرق بین فتوشاپ و واقعی رو نفهمیدی البته از بس که نفهمی تو با خودت چی فکر کردی فکر کردی با بی کسو کار طرفی نه خیر اقا گرگه از این به بعد با من طرفی من فهمیدی؟

طوفان-به خدا پشیمونم به جونه همون خدایی که میپرستی پشیمونم عصبانی بودم کارام دسته خودم نبود کمکم کن خواهش میکنم

-ما برا سه ساعت بعد پرواز داریم چن روز بهش فرصت بده بعدش بهت ادرس میدم میای دنبالش باشه

طوفان -واقعا مرسی خواهری.

-خواهش و اینم بدون اینکارا همش برا دوستمه

لیلا

-عشقمم

امیرحسین- جون دلم

-تو خونع هیچی نداریم! امشب مهمون داریم

امیرحسین-الان خانومی میرم خرید میگیرم

-مرسی اقاییم

ممنونم از خدا جونم که باعث شد من به عشقم برسم و با هم یه زندگی آرامی رو شروع کنیم راستش رابطمون از جایی رسمی شد که

در حال قدم زدن تو خیابون بودم یهو بی به نفر جلو مو گرفت خواستم فریاد بکشم که دیدم امیر حسینه خودمه اخ من فداش بشم با این تپیه دختر کشش محو تماشاش شده بودم وقتی به خودمون اومدیم که به لبای هم خیره بودیم امیر پیش قدم شدو اولش اروم و بعدش با وحشت لبامو بوسید وای خیلی خوب بود

امیر - دوست دارم بهونه ی زندگیم میخوام ماله من بشی میخوام نفسم بشی من عاشقت شدم تو با من چیکار کردی دختر
زبونم بند اومده بود اصلا نمیدونستم چی بگم

-امیر حسین من خوابم؟

امیر - نه عشقم خواب نیستی بیداره بیداری

-منم دوست دارم

فردای اونشب رفتیم خونه ی ما و قرار و مدار ازدواج رو گذاشتیم و الانم تو خونه ی خودم و خیلی هم از زندگیم راضی ام

ایلار

هندز فری انداختم و صداشو تا ته زیاد کردم و نشستم رو الاچیق باغ یهو بی یکیش از گوشم در میاد و کنارم ارشام رو میبینم اون یکی رو کرد گوشش بی اختیار سرمو رو شونش میذارم و اشکام بی دلیل و بی اختیار سرازیر میشن با صدای بلند هر دومون اهنگو میخونیم

ارشام - ایلار ببینمت تو گریه میکنی؟

-من نه

ارشام - بهم دروغ نگو از چشات معلومه از چیزی ناراحتی؟ من کاری کردم؟ د لعنتی بگو جون به لب شدم

-دلیلی نداره فقط دلم پر بود

ارشام - همین؟ دلت پر بود؟ اینم شد جوابه منی که با یه قطره از اشکت دوس دارم اب شم برم زمین میخوام بمیرم ایلار دیگه نمیتونم بدونه تو دیگه طاقت ندارم میخوام ماله خودم بشی ایلار من دوست دارم

-چییییی؟؟

ارشام با صدای بلند - ایلار من دوست دارم من عاشقتم من دیوونتم میخوامت لعنتی .

-ارشامم

ارشام - جون دله ارشام

-منم دوست دارم

اصلا نفهمیدیم اینهمه مدت چطور زود گذشت به همه خبر دادیم میخوایم بریم خونمون اونام خوشحال شدن ازدواج کردیم و الان خونه خودمونیم از خدا بسیار تشکر میکنم بابت این هدیه ی زیبا

ممنون از خوندن رمان دختران اتیش پاره

اشکالات زیادی داشتیم و اولین رمانم بود و معذرت میخوام

جلد دوم به زودی شروع میشه

ارزو موفقیت برای تک تک شما عشق های دلم

دوستون دارم

